

آشنایی با هیپنوتیزم

(جلد پنجم)

آشنایی با ماهیت هیپنوتیزم - نقش بازتابهای شرطی در ایجاد هیپنوتیزم

نوشته: استاد ره‌نما، بنیانگذار مکتب

علوم درونی (تامبا)

در ایران و جهان

((اخطار شرعی))

هرگونه کپی، رونویسی و چاپ از روی

مطالب این کتاب و به اشتراک گذاری

آن به هر منظوری شرعاً حرام است.



سفن آغازین

در این کتاب به بحث بازتابهای شرطی خواهیم پرداخت. این موضوع بسیار مهم بوده و در تربیت فرزندان و بطور کلی برخورد با دیگران و همچنین مهمتر از همه در ساختن شخصیت خود از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده و یک علم و دانش شدیداً کار بردی است.

با استفاده از اصول بازتابهای شرطی یک معلم ، می تواند شاگردان خود را بدون نیاز به تنبیه کنترل و اداره کند. پدر و مادران می توانند فرزندان خود را بهتر تربیت کرده و نسل سالم تری را به جامعه تحویل دهند. مدیران و صاحبان واحدهای تولیدی و کارخانجات ، می توانند کارگران خود را نه تنها بهتر اداره کنند، بلکه در آنها میل به پیشرفت را بوجود آورند. خلاصه کلام اینکه، می توان با استفاده از اصول بازتابهای شرطی ، یک ملت را از نو ساخت .

روش استفاده عملی از این اصل علمی بسیار شگفت انگیز را در دوره مستقلی آموزش خواهیم داد.

حال، به مبحث اصلی این کتاب می پردازیم.

بخش سوم، عقیده پیروان «بازتاب شرطی» در هیپنوتیزم

چطور میتوان به کمک قانون بازتاب شرطی به شتر و اسب رقص یاد داد؟

شاپور اول به کمک قانون بازتاب شرطی به پادشاهی ایران رسید.

قانون بازتاب شرطی بالاتر از عقل و اراده است، زیرا بکمک آن میتوان خوشحالی دائمی

ایجاد نمود و کودکان را بدون نصیحت و حرف زدن آموزش داد و به درس خواندن یا هر کار و فنّ و حرفه دیگری علاقمند نمود.

این مرد ۴۹ ساله زشت صورت بکمک قاغون بازتاب شرطی دختر ۱۹ ساله را عاشق خود نمود.

با قانون بازتاب شرطی میتوان از ترسو ترین ملت‌ها شجاعترین و جنگجو ترین افراد را بوجود آورد.

راز بزرگ بدست آوردن دل مردم و معشوق قانون بازتاب شرطی است و شما هم میتوانید به سهولت آن را فرا بگیرید.

برخی از معلمین بمحض ورود به کلاس دچار سردرد و ناراحتی میشوند، دلیلش این است که کلاس عامل شرطی شده است.

و بلاخره اینکه اگر بمحض ورود به منزل و یا دیدن همسر و بچه‌ها و هر عامل دیگری احساس ناراحتی نموده و یا پرخاشگر و عصبانی شده و میل به دعوا در شما ایجاد میشود علتش این است که منزل برای شما یک عامل شرطی شده است و با دانستن قواعد و قوانین بازتابهای شرطی میتوانید به سهولت بر این مشکلات فائق آئید.

در برخی شرایط به کمک قانون بازتاب شرطی هم میتوان هیپنوتیزم نمود.

مقدمه

همانطور که در دنیای اعجاز انگیز امروز، جهشهای حیرت زائی در زمینه علم و صنعت بوقوع میپيوند تا جائیکه قدرت فکرواندیشه بشر توانسته وسیله ارزشمندی مانند کامپیوتر و غیره را اختراع کند و یابکمک سفینه های پیشرفته به فضا سفر کرده و در روی کره ماه فرود آید، همانگونه هم دانشمندان روانشناس با صرف وقت و عمر خود در ژرفای وجود آدمی فرورفته و موفقیتهای بزرگی کسب کرده اند که به جرأت میتوان گفت که این کشفیات روان شناسانه در زمینه روح و روان آدمی کمتر از اعجاز ترقیات صنعتی نیست. یکی از این کشفیات بزرگ و ارزنده که البته اجداد ما از هزاران سال پیش با آن آشنا بوده اند قانون «بازتاب شرطی» است. بکمک این قانون هر فرد سالمی میتواند بدون وابستگی به عوامل مادی و اجتماعی و بدون کمک گیری از عقل و اندیشه همیشه خوشحال و خوشبخت و حتی سالم باشد، زیرا قانون بازتاب شرطی در دنیایی که شاید بیش از ۷۵ درصد مردم بنحوی از انحاء افسرده، غمگین و دلواپس هستند، کشف چنین قانونی بی اندازه مفید و مورد احتیاج است.

بکمک قانون بازتاب شرطی میتوان بدون صحبت کردن و بدون استفاده از تفکر و تعقل حتی ریاضیات را به بچه ها آموخت. به کمک قانون بازتاب شرطی میتوان ترس را برای جنگیدن از بین برد و سربازان را بسوی آتش سلاحهای جنگی روانه نمود، زیرا قانون بازتاب شرطی نصیحت نمیکند و احتیاج به تفکر و تعلق ندارد، بلکه بکمک سلسله اعصاب اینکار را انجام میدهد. بکمک قانون بازتاب شرطی میتوان ریشه جرم و جنایت را از بین برد و مجرمین و تبهکاران را بدون توسل به نصیحت و موعظه اصلاح کرد، زیرا قانون بازتاب شرطی از فکر و عقل استفاده نمیکند، بلکه از اعصاب بهره میبرد.

هنگامیکه میبینیم بکمک قانون بازتاب شرطی میتوان بدون پند و اندرز و ایمان گربه را طوری تربیت نمود که با موش زندگی مشترکی داشته باشد، بطریق اولی انسانها را هم میتوان بهر شکل و برای هر مقصودی تربیت کرد. به عکس صفحه بعد توجه کنید.

تربیت گربه با استفاده از قانون بازتابهای شرطی



همانطور که ملاحظه میکنید بوسیله قانون بازتاب شرطی این گربه طوری تربیت کرده اند که نه تنها به این موش کوچولو آسیبی نرساند، بلکه در کنار او زندگی مسالمت آمیزی داشته باشد و این از اعجاز قانون بازتاب شرطی است. بعقیده پیروان این مکتب بکمک قانون بازتابهای شرطی میتوان اشخاص را هم هیپنوتیزم نموده و تربیت کرد. حال ببینیم این قانون بازتاب شرطی که اینهمه معجزه گر است چیست و تعریف آن کدام است و بوسیله چه شخصی در دوران جدید کشف گردیده است؟

آشنایی با قانون بازتابهای شرطی

نورش دیده به چشم شما میخورد، چشمانتان را بی اختیار میندید، یا دستتان به آتش میخورد، بی اختیار و بدون اراده دست خود را عقب میکشید، یکنفر گوجه ترش میخورد و یا حتی صحبتش را میکند و دهان شما بی اختیار آب میآفتد و یا بدون دخالت اراده و اندیشه شما آب در دهانتان جاری میگردد. بطور کلی در مقابل هر عمل یک عکس العمل غیر ارادی از خود نشان میدهید، این عکس العمل را که شما بصورت غیر ارادی در مقابل برخی اعمال از خود نشان میدهید، «بازتاب شرطی یا حرکات انعکاسی» میگویند.

اجازه بفرمایید برای ساده بیان کردن مطلب قانون بازتاب شرطی را با تعلیم رقص به شتر آغاز کنیم.

تعلیم رقص به شتر

آنچه که مسلم است ما زبان شتر را نمیفهمیم و ماهرترین استادان رقص جهان هم نمیتوانند دست آقا یا خانم شتر را گرفته و بگویند اینطور برقص و پایت را اینگونه یا آنگونه بر زمین بگذار. بنابراین ما از عقل و منطق و فکر و اندیشه شتر برای یاد دادن رقص به او استفاده نمیکنیم، بلکه برای تعلیم رقص به او از اعصاب شتر استفاده میکنیم، به این طریق که پاهای شتر را روی یک میز کوتاه آهنی قرار میدهیم و زیر میز را با شعله گاز یا وسایل دیگر گرم میکنیم، معلوم است که در چنین وضعی پای حیوان میسوزد و او برای اجتناب از سوختن مرتب پاهای خود را از روی میز برداشته و حرکت میدهده به این صورت که یک پای خود را بلند میکند و چون پای دیگر هم میسوزد اینبار آن پا را زمین گذاشته و پای دیگر را بلند میکند و همینطور الی آخر. حال در این حالت ما از نوازنده ای میخواهیم که همزمان با حرکت پاهای شتر او شروع به نواختن سازی مثلاً تنبک بنماید، حال اگر این عمل را برای ده روز و روزی دو مرتبه

و هر بار بمدت ده دقیقه تایک ربع تکرار کنیم، اینکار در ذهن حیوان شرطی میشود و از آن به بعد اگر پاهای حیوان را روی میز قرار بدهیم بدون اینکه آتشی در کار باشد، بمحض اینکه صدای ساز بگوش حیوان برسد شروع به انجام همان حرکات برای جلوگیری از سوختن پاهایش نموده و اینطور بنظر میرسد که او در حال رقصیدن است، در حالیکه اینگونه نیست و حیوان بخاطر اینکه صدای ساز با سوختن پاهایش توأم گردیده و به اصطلاح شرطی شده همان کاری را میکند که مغزش به او دستور میدهد. در سیرکها حیوانات را اینگونه آموزش میدهند منتهی به شکلهای مختلف.

در این آزمایش ساز «محرک» استورقص شتر «پاسخ» به این محرک است. پس شرط رقصیدن شتر در این آزمایش نواختن ساز معینی است که شتر نسبت به آن شرطی شده است.

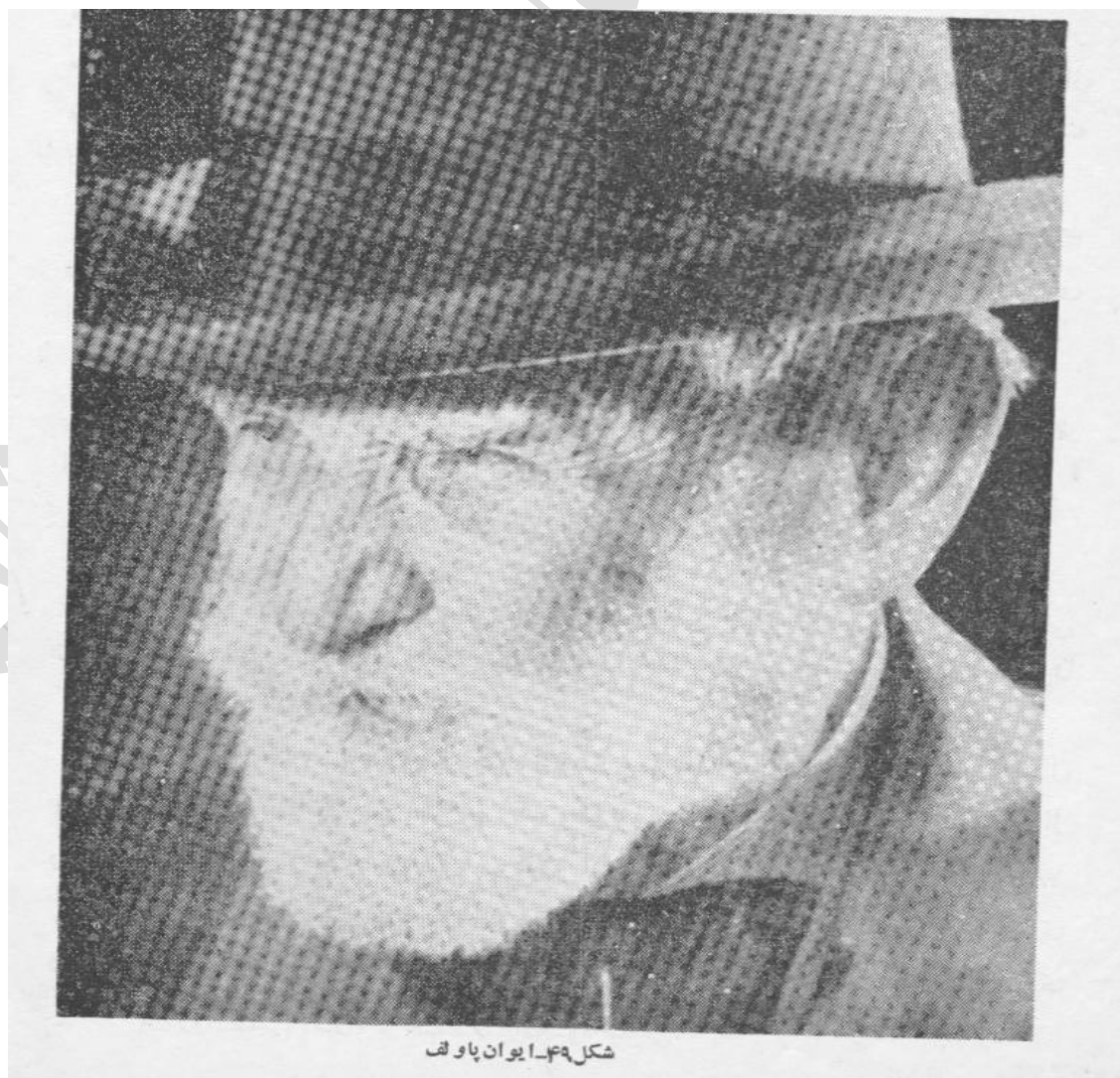
نتیجه: از این آزمایش این نتیجه را میگیریم که بکمک قانون بازتاب شرطی بدون استمداد از فکر و عقل حیوان میتوان او را به انجام هر کاری واداشت.

کاشف قانون بازتاب شرطی که بود؟ و اولین آزمایش که انجام دادچی و چگونه بود؟

هرچند همانگونه که در اول این بحث گفتم انسانها از هزاران سال پیش از پدیده شرطی شدن اطلاع داشتند، ولی جهان امروز تحقیق علمی در این مورد را مدیون «ایوان پاولف» دانشمند روسی است که در آغاز قرن بیستم تحقیقات خود را در این زمینه آغاز کرد.

پاولف «۱۸۴۹ - ۱۹۳۶» فیزیولوژیست و پزشک معروف روسی بود که بسال ۱۸۷۹ در آکادمی نظامی سن پترزبورگ بعنوان پزشک پذیرفته شد و بسال ۱۸۸۳ از رساله دکتری خود راجع به «اعصاب گریز از مرکز قلب» دفاع کرده و تا سال ۱۸۸۹ راجع به گردش خون مشغول به تحقیق بود. بسال ۱۸۹۰ سمت استادی فارما کولوژی در سن پترزبورگ برگزیده شد و بسال ۱۹۰۴ بدریافت جایزه نوبل در فیزیولوژی و پزشکی نایل گردید.

تصویر پاولف دانشمند بزرگ روسی و کاشف قانون بازتابهای شرطی

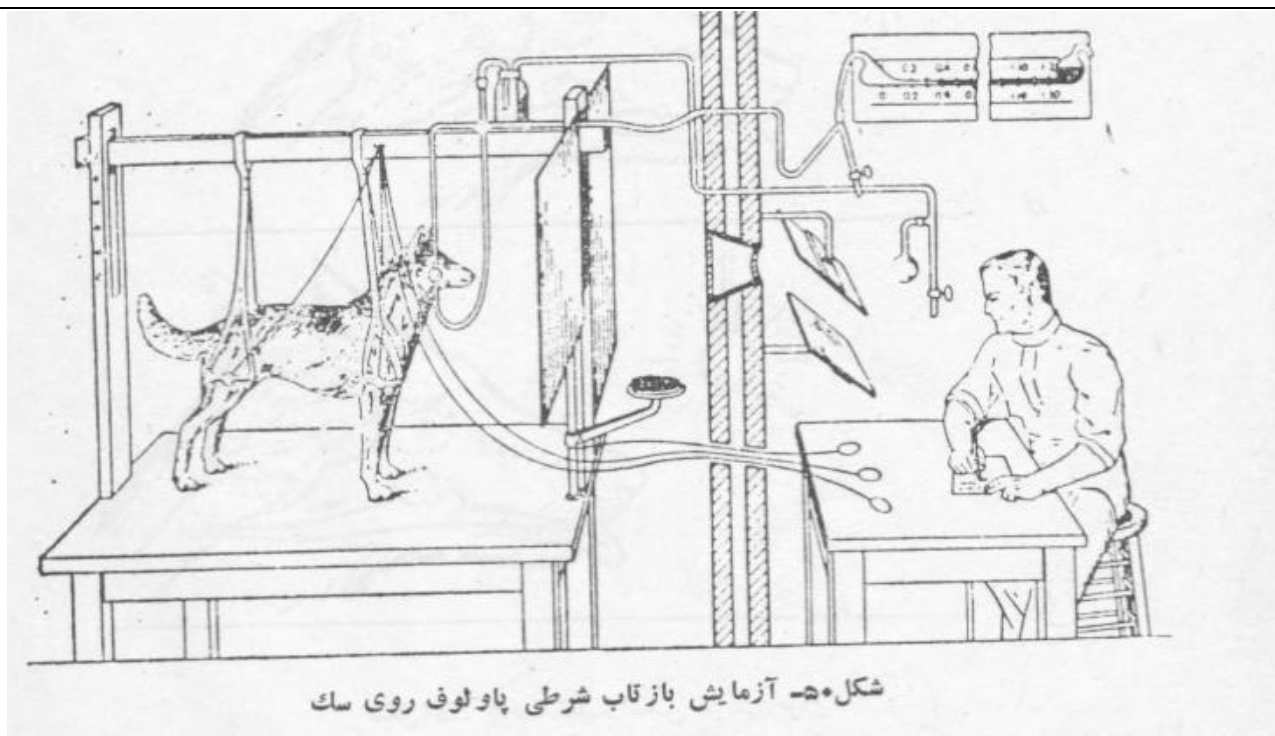


شکل ۴۹- ایوان پاولف

مساعی مستمر پاولف منجر به کشف قانون بازتابهای شرطی گردید که گزارش آنرا در کنگره پزشکی بین المللی مادرید تحت عنوان «روانشناسی و پسیکو پاتولوژی تجربی روی حیوانات» مطرح نمود. پاولف تحقیقات خود را روی سگها انجام داد و متوجه شد، محرکهایی که با غذا همراه میشوند مثل خود غذا موجب ترشح غدد بزاقی سگ میشوند، تجربه معروف او که منجر به کشف بازتاب شرطی شد به این نحو صورت گرفت.

آزمایش بازتاب شرطی روی سگ

پاولف با عمل جراحی سوراخی در روی گونه سگی باز کرد و یک لوله لاستیکی از آن سوراخ داخل دهان سگ نمود، این لوله به شیشه ای وصل بود که در آنجا تراوش آب دهان سگ بدقت اندازه گیری میشد. هر وقت پاولف به سگ غذا میداد، در همان موقع زنگی را بصدا در میآورد. وقتی سگ برای اولین بار صدای زنگ را شنید هیچ عکس العملی نشان نداده و بزاقی از دهانش ترشح نشد، ولی پس از اینکه ۹ مرتبه صدای زنگ با غذا همراه شد، صدای زنگ تنها و بدون غذا باعث شد تا دهان سگ ۱۸ قطره ترشح کند. پاولف آزمایش کرد که اگر هر چه تعداد دفعات صدای زنگ همراه با غذا باشد، بهمان نسبت قطرات آب دهان سگ بیشتر خواهد شد. مثلاً اگر ۵۱ بار صدای زنگ با غذا همراه باشد، سپس صدای زنگ تنها موجب میشود که ۶۹ قطره آب دهان سگ تراوش کند. به شکل توجه کنید:

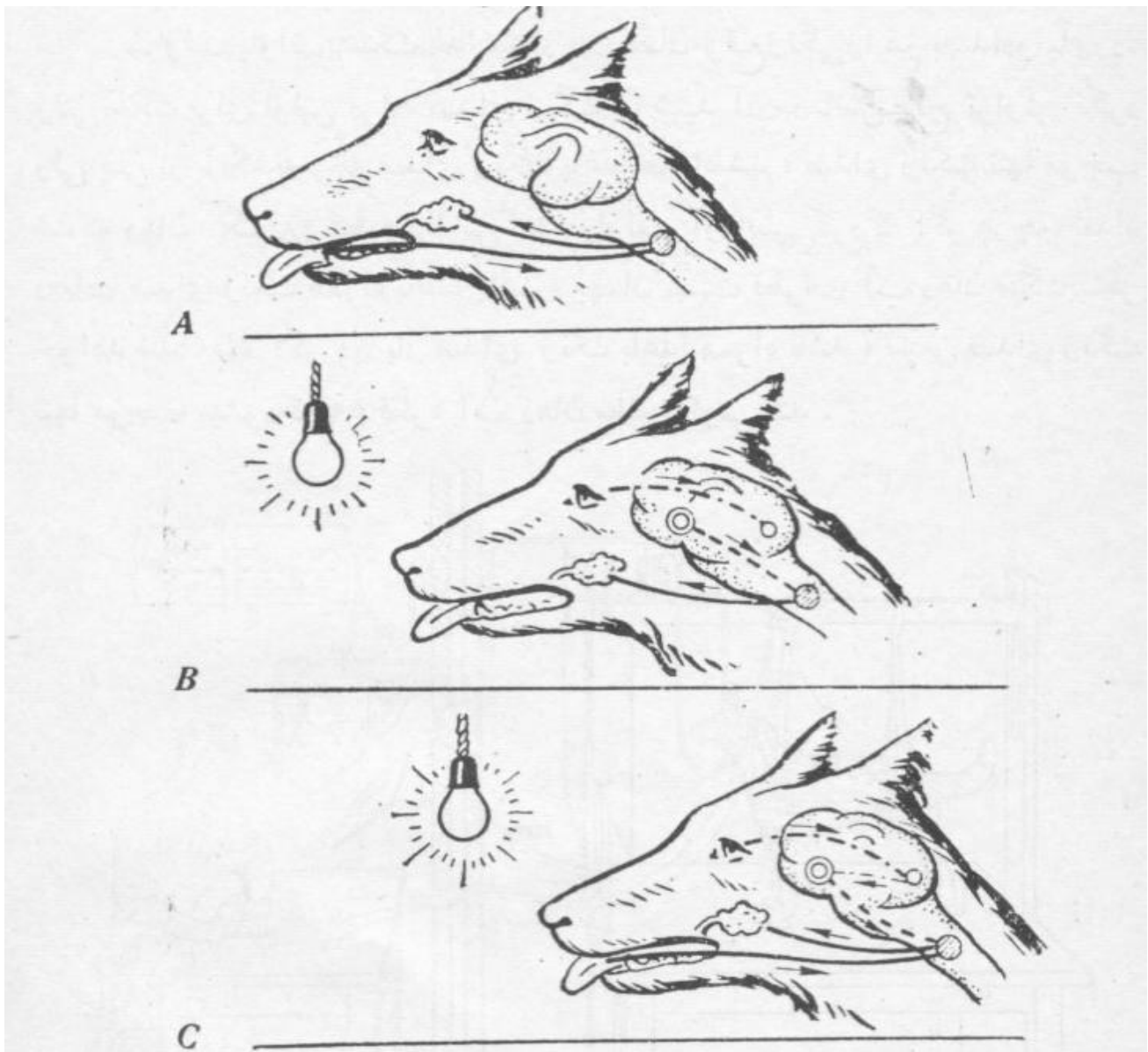


شکل ۵- آزمایش بازتاب شرطی پاولوف روی سگ

در این آزمایش صدای زنگ محرک و قطرات بزاق دهان سگ پاسخ است و شرط ترشح قطرات آب دهان سگ بصدا در آوردن زنگ است که سگ غیر ارادی عکس العمل یا بازتابی از خود نشان میدهد که آن را پاسخ گویند.

نتیجه: از این آزمایش نتیجه میگیریم که بکمک قانون بازتاب شرطی، بدون اراده و بدون استمداد از فکر و عقل حیوان میتوان قطرات بزاق دهان سگ را جاری کرد.

پاولف میگوید: عادات مختلف مبتنی بر آموختن و تربیت و یا از همراه دیگر که باشد، چیزی جز یک سلسله بازتابهای شرطی نیست. به تصاویر صفحه بعد با دقت بنگرید.



شکل ۵۱- طرز تشکیل رفلکس شرطی بزاق

الف) تحریک ذائقه باعث تحریک مرکز بزاقی بصل النخاع می گردد (دایره مخطط) از آنجا تحریک باعصاب غده بزاقی می رسد.

ب) سگ، غذا را می بیند؛ تحریک از شبکیه چشم به قشر مخ انتقال می یابد (فلش و دایره کوچک). قشر مخ دارای مرکز ترشح بزاق است (دو دایره متحدالمرکز) که بوسیله بصل النخاع با غده بزاقی رابطه دارد.

ج) در قشر مخ، بین دو تحریک ابتدائی، ارتباط موقتی ایجاد می گردد (محل نقطه گذاری و فلش)؛ اکنون فقط تحریک بینائی باعث ترشح مرکز بزاق می شود.

حالت تهوع در کشتی

کسی که همیشه در اثر حرکت کشتی یا هواپیما یا اتوبوس حالش سخت بهم خورده است، ممکن است با سوار شدن به یکی از این وسائل نقلیه حتی قبل از حرکت وسیله حالش بهم بخورد. در این تجربه وسیله نقلیه «محرک» و حالت تهوع «پاسخ» است و شرط ایجاد حالت تهوع سوار شدن به وسیله نقلیه است.

نتیجه: از این تجربه نتیجه میگیریم که در اثر ایجاد بازتاب شرطی خود بخود بدون کمک عقل و فکر به انسان حالت تهوع دست میدهد.

((عقل دیروارد تاریخ شده است، ابتدا، هر یادگیری و انتخابی بر اثر بازتاب شرطی بوده است)))

از بین بردن بردن میل جنسی بوسیله بازتاب شرطی

میل جنسی که بشکل غریزه در انسان وجود دارد، ممکن است با عقل و منطق و نصیحت قابل کنترل نباشد، اما مسلماً بوسیله قانون بازتاب شرطی حتی در حیوان هم میتوان آن را کنترل کرد.

چگونگی عمل - موش نر ماده ای را طوری در قفس یا محفظه ای قرار میدهند که، هر وقت موش نر خواست بطرف موش ماده برود و با او جفت شود، یک ضربه الکتریکی دریافت کند، با این حساب اگر چندین مرتبه به موش نر ضربه الکتریکی وارد شود از نزدیک شدن به موش ماده خودداری خواهد کرد. در این آزمایش ضربه الکتریکی «محرک» و خودداری موش نر از نزدیکی با موش ماده «پاسخ» است و شرط نزدیک نشدن موش نر به ماده ضربه الکتریکی است.

نتیجه: کمک قانون بازتاب شرطی میتوان در صورت لزوم انسان و حیوان را طوری تربیت کرد، که از اقدام بعمل جنسی خودداری نماید.

بازتاب شرطی بالاتر از عقل و اراده

وقتی قانون بازتاب شرطی از یک دروارد میشود، عقل و اراده از دردیگر خارج میشود، بهمین دلیل برای تربیت اشخاص برای بسیاری از کارها بجای اراده میتوان از قانون بازتاب شرطی استفاده کرد. عقل و منطق دیر وارد تاریخ بشر شده است، آموزشها و یادگیریها درابتداء بشکل انعکاسی بوده است.

حال که مطلب به بازتابهای شرطی و قانون انعکاس رسید، یک داستان قدیمی بخاطر آمد که همیشه مادر بزرگ خدایا مرزم برای اینکه ما را بخواباند، شهاب برای ما تعریف میکرد. این داستان اولاً، آگاهی اجداد ما را از قانون بازتابهای شرطی ثابت میکند. ثانیاً، به زیبا ترین شکل و در قالب یک داستان زیبا به این پدیده میپردازد و این باز خود هنرمندی گذشتگان ما را میرساند. نام داستان این است:

«زن آفتابه را بیاور»

روزی در جنگلی پلنگی گربه ای را دید، و چون پلنگ و گربه از یک خانواده شیبیه به هم هستند، بهمین دلیل پلنگ فکر کرد که گربه هم یک پلنگ است، بنابراین از کوچکی جثه او تعجب کرد و پرسید: ای برادر تو چرا اینقدر کوچک هستی؟ گربه گفت: من هم درابتدا به اندازه تو بودم، اما چون مدتی در دست آدمیزاد اسیر شدم از آزار او به این اندازه رسیدم.

پلنگ گفت: این آدمیزاد کیست؟ او را به من نشان بده تا یک لقمه چپش کنم. گربه گفت با من بیا، هر دو به راه افتادند تا به جنگلبان رسیدند، گربه اشاره ای به پلنگ کرد و گفت: این است آن آدمیزادیکه میگفتم، پلنگ گفت بسیار خوب تو کارت نباشد، و به طرف جنگلبان براه افتاد، وقتی به جنگلبان رسید، گفت: تو با این جثه نحیف چگونه توانستی برادر مرا به این حال و روز درآوری؟ جنگلبان که خطر را حس کرده بود، گفت: من زور و قدرت خود را در منزل جا گذاشته ام، اگر تو میخواهی به میزان قدرت من

آگاه شوی باید اجازه بدهی تا من به خانه رفته و قدرتم را بیاورم. پلنگ گفت: بسیار خوب برو زورت را بیاور من در همینجا میمانم تا تو برگردی. جنگلبان گفت از کجا معلوم تا برگشتن من تو از ترس فرار نکنی؟ اگر راست میگویی بیاد داخل این گونی و من سر آن را ببندم، تا تو فرار نکنی، پلنگ قبول کرد. مرد جنگلبان پلنگ را داخل گونی نموده و سر آن را بست، سپس گونی را بدوش کشیده و با خود به خانه برده و آنرا به درخت داخل خانه بست و به زنش گفت تا یک دیگ آب داغ کند. سپس هنگامیکه آب به جوش آمد به پلنگ گفت: هم اکنون من زور خود را به تو نشان میدهم.

بعد جنگلبان به زن خود گفت: هر وقت فریاد زد من زن آفتابه را بیاور تو یک آفتابه آب جوش بیاور، سپس جنگلبان چماق خود را برداشت و فریاد کرد: زن آفتابه را بیاور، هنگامی که زن آفتابه پر از آب جوش را آورد، مرد به پلنگ گفت حالا زور مرا خواهی دید، پس او آفتابه پر از آب جوش را روی گونی و بدن پلنگ خالی کرد و با چماق شروع به زدن او نمود، پلنگ از شدت درد نعره ای کشید، مرد دوباره فریاد زد: زن آفتابه را بیاور و این عمل چند بار تکرار شد و هر بار مرد آب جوش را روی پلنگ ریخته و با چماق شدت او را کتک زد، پلنگ که روبه موت بود تمامی نیرویش را جمع کرد و با سختی تمام و کوشش بسیار موفق شد گونی را پاره کرده و باتنی زخمی و موهای ریخته راه فرار را در پیش گرفت. همینطور که فرار میکرد در جنگل به عده ای از پلنگان برخورد کرد و آنها از او ماجرا پرسیدند و پلنگ نیز با آه و ناله تمام قصه را تعریف کرد. گروه پلنگان به او گفتند: کجاست این آدمیزاد؟ او را بما نشان بده تا انتقام تو را از او بگیریم و یک لقمه چپش سازیم. پس پلنگ زخمی از جلو و بقیه هم از پشت سر او براه افتادند، رفتند و رفتند تا به جنگلبان رسیدند، مرد جنگلبان که آن گروه پلنگان را دید، احساس خطر کرده و سریع از درختی بالا رفت. پلنگ زخمی به گروه پلنگان گفت: من زخمی هستم و نمیتوانم از درخت

بالا بروم امامیتوانم زیر بخوابم و شماها یکی یکی روی من سوار شوید تا دستتان به او برسد، پس پلنگان هم یک یک روی او سوار شده و بالا رفتند، چیزی نمانده بود که دست پلنگان به مرد جنگلبان برسد که او فکری بخاطرش رسید، با صدای بلند فریاد کرد: آهای زن، آفتابه را بیاور، پلنگ زخمی که میدانست آفتابه را بیاور چه معنی دارد، پس با قدرت هرچه تمامتر وبا وحشت زیاد خود را از زیر بدن پلنگان بیرون کشیده و با سرعت تمام فرار را برقرار ترجیح داد. با فرار پلنگ زخمی بقیه پلنگان هم روی زمین افتاده و با زخمهای زیاد خود را از مهلکه دور نمودند.

داستان در همینجا به پایان میرسد و من مطمئنم که شما هم مثل بنده به هوش و ذکاوت گذشتگان خود آفرین میگویید که چگونه مسائل و درسهای روانشناسی را اینگونه خردمندانه در قالب حکایتهایی شیرین برای ما به یادگار گذاشته اند.

کلمه پیشی پیشی که معمولاً ما برای صدا کردن گربه بکار میبریم حکم همان جمله آفتابه را بیاور است، اما در جهتی دیگر. همچنین اگر توجه کرده باشید، مادران وقتی نوزادان خود را جهت دفع ادرار آموزش میدهند از کلمه «لولولولو» استفاده میکنند که در طفل ایجاد شرطی شدن کرده و بعدها با شنیدن همین کلمه خود بخود به دفع ادرار میپردازند. طبق گفته دانشمندان علوم اجتماعی عقل و تفکر دیوار زندگی انسانها شده، اعمال انعکاسی که همان بازتابهای شرطی باشد، در انسانهای اولیه ایجاد تجربه میکرده است. شاید هزاران و میلیونها سال گذشت تا بشر توانست عقل و تفکر را جانشین بازتابهای شرطی و تجربه های ناشی از آن کند.

بازتابهای شرطی یا همان اعمال انعکاسی دو دسته هستند. دسته اول، اعمال انعکاسی غریزی و طبیعی یا ذاتی و خودبخودی هستند، مانند مکیدن پستان مادر بوسیله کودک، زیرا کسی این عمل را به او نیاموخته و هر کودک بی‌محض اینکه نوک پستان یا پستانک با لبهای او تماس میگیرد، بی‌اختیار و بی‌اراده شروع به مکیدن شیر میکند. در این عمل پستان یا پستانک محرک و حرکت لبها و مکیدن شیر پاسخ هستند. «پروفسور - رل - روخلین» نیز میگوید: انسان و حیوان هنگام تولد خود بخود دارای عکس العملهای طبیعی هستند که از بدو تولد تظاهر میکنند و در تمام شرایط بطور مجرد و همشکل بوقوع می‌پیوندند، نظیر عمل مکیدن شیر، چشم بهم زدن، گریه کردن و ترشحات غدد داخلی روده، معده و دهان هنگام گرسنگی و ورود غذا به معده و عقب کشیدن اعضای بدن بهنگام خطر و نظایر آنها.

دسته دوم، عکس العملها یا بازتابهایی هستند که ارگانیزم در طول زندگی از خود نشان میدهد و برور عادت شده و پایه‌های یادگیری را تشکیل میدهد و عموم مردم برخی از این بازتابها را به اسم تجربیات زندگی مینامند. از قانون بازتاب شرطی میتوان در زمینه‌های زیادی استفاده کرد و متأسفانه مردم وحتى بسیاری از دانشمندان بدلیل عدم آشنایی و یا داشتن اطلاعات ناقص درباره آن هرگز این شانس را نمی‌یابند که از این روش بسیار شگفت‌انگیز در امر تربیت فرزندان و حیوانات و بسیاری امور دیگر بهره ببرند. هم‌اکنون در کشور امریکا یک فرد بسیار زرنگ بنام آنتونی رابینز با اطلاع از قوانین بازتابهای شرطی و با تشکیل سمینارهای مختلف برآحتی در حال کسب درآمد و گذران یک زندگی مرفه میباشد. حال شما تصورش را بکنید که در کشوری مانند امریکا که در حال حاضر منبع و مخزن علوم و اختراعات در جهان میباشد آشنایی مردم و دانشمندان با این پدیده آنقدر کم است که یک جوان با نداشتن تحصیلات آکادمیک میتواند اینگونه کسب درآمد کند، دیگر تکلیف مملکت و مردم ما روشن

است. علی ایحال من امیدوارم با تألیف و نشر کتابهای مفید در این زمینه و دیگر زمینه های علوم تربیتی و اجتماعی روز بروز آگاهی و اطلاع مردم مانیز بیشتر شده و همگان این توفیق را بیابند که از اصول بسیار ساده و در عین حال کاملاً کارآمد و مؤثر آن در جهت بهتر کردن زندگی خود و بالابردن احساس خوشبختی و ایجاد خوشحالی دایمی و همچنین کنترل بیشتر روی رفتارهای خود و ترک عادات ناپسندی مانند اعتیادات مختلف و تیکهای عصبی و موارد دیگر استفاده لازم را ببرند.

همچنانکه در قبل گفته شد دایره استفاده از اصول بازتاب شرطی بسیار گسترده میباشد و من در اینجا فقط به تعدادی از آنها اشاره میکنم. اهم زمینه های استفاده از قانون بازتابهای شرطی به شرح ذیل است.

مبحث اول - استفاده از قانون بازتاب شرطی در تربیت میوهانات در سیرکها.

مبحث دوم - استفاده از قانون بازتاب شرطی در ایجاد فوشمالی و سرور.

مبحث سوم - استفاده از قانون بازتاب شرطی در تربیت کودکان.

مبحث چهارم - استفاده از قانون بازتاب شرطی در آموزشهای نظامی.

مبحث پنجم - استفاده از قانون بازتاب شرطی در پزشکی و روانپزشکی.

مبحث ششم - استفاده از قانون بازتاب شرطی در امور اجتماعی (ایجاد عشق و علاقه - امور مذهبی

و سیاسی)

حال در باره هر یک از مباحث مطرح شده توضیح کوتاهی ارائه می کنیم.

مبحث اول - استفاده از قانون پاولف در تربیت میوانات

در مقدمه گفتیم که اگر بخواهیم به شتر رقص بیاموزیم، چطور با کمک قانون پاولف (بازتابهای شرطی) میتوانیم اینکار را انجام دهیم، تربیت کننده گان حیوانات از قانون پاولف و برخی روشهای یادگیری دیگر استفاده کرده و حیوانات را برای منظور و مقصودهای مختلفی تربیت میکنند. کمک قانون بازتابهای شرطی به اسبها و سگها چهار عمل اصلی (جمع و تفریق و ضرب و تقسیم) میآموزند و رقص یاد میدهند. به میمونها رانندگی و انجام برخی کارهای روزانه را میآموزند، گاوهارا برای گاوبازی تربیت کرده و همچنین حیوانات مختلف را طری تربیت میکنند که در کنار دشمنان و یا طعمه های خود زندگی کنند بدون اینکه بین آنها برخوردی پیش بیاید. مثلاً سگها و موشها و گربه ها را طوری تربیت میکنند که در کنار یکدیگر زندگی کنند. همینطور لاشخور و عقاب و دیگر پرندگان شکاری را طوری تربیت میکنند که در کنار پرنده هایی که در حالت طبیعی غذای آنها بشمار میآیند زندگی کنند. مانند این عکس که در صفحه بعد ملاحظه میکنید.

عجیب ترین نوع دوستی
آیا ممکنست با تربیت، وحشی را اهلی کرد؟



همانگونه که در این عکس ملاحظه میکنید، این شخص انگلیسی (دون کروان) بعنوان تربیت کننده حیوانات با استفاده از قوانین بازتابهای شرطی توانسته یک لاشخور را طوری تربیت کند که در کنار پرنده های دیگر که بعضی از آنها در حالت عادی غذای او محسوب میشوند بنشیند و به آنها کاری نداشته باشد.

مبحث دوم — استفاده از قانون پاولف در ایجاد خوشحالی و سرور

آیا بکمک قانون پاولف میتوان خوشبخت شد؟

بنظر من خوشبختی غیر از خوشحال بودن است، زیرا ممکن است شخصی همیشه خوشحال و مسرور، خندان و شادمان باشد، ولی خوشبخت نباشد، زیرا عوامل خوشبختی، داشتن سلامتی روانی در درجه اول و در مرحله بعدی جسمی، خوشحالی و ثروت و امکانات اولیه زندگی و بودن در درون خانواده ای سالم از نظر اخلاقی و عوامل دیگری هستند که البته در این کتاب مجال پرداختن به همه آنها نیست، اما خوشحال بودن مقوله ای دیگر است. شما میتوانید عادت به خوشحال بودن بکنید، اینکار بوسیله قانون بازتابهای شرطی بسادگی عملی است. اگر مردم می دانستند که با تمرینات ساده ای چقدر میتوان روی اعصاب خود مسلط شد و شادی و بهروزی دائمی را برای خود و اعضای خانواده خویش به ارمغان آورد. اولاً، اینقدر مطب پزشکان و دادگاهها شلوغ نمیشد، ثانیاً، اینقدر عمرها کوتاه نمیگردید.

متأسفانه همانطور که از قدیم گفته اند: حقیقت تلخ است و هیچ کس تحمل سخن راست را ندارد. اکثریت مردم دوست دارند که از صبح تا شب دروغ بگویند و دروغ بشنوند. اگر ما مردم مقداری تحمل حرف حق و شنیدن حقیقت را داشتیم مسلماً زندگی ملت ما بهتر از این بود که هست. حقیقت آن است که اکثریت ما یا به صورت غریزی و یا کاملاً احساسی زندگی میکنیم و آن چیزی که در زندگی و تصمیم گیریهای ما جایی ندارد همانا «تعقل» است. اگر نگاه کوتاهی به دور و بر خود بیاندازید، صحت گفتار من بر شما ثابت خواهد شد. اگر ملت ما از زمان قاجاریه به بعد درست تربیت میشد آنگاه ما که میوه آن تربیت بودیم، الآن بهترین زندگی را داشتیم ولی افسوس که پدران ما بدست کسانی بزرگ شدند که کوچکترین اطلاعی از

تعلیم و تربیت فرزندان خود نداشتند و آنها هم ما را بزرگ کردند. من میدانم که خواندن این جملات برای بعضی از خواننده گان ممکن است بسیار سخت باشد زیرا ما اکثراً عادت کرده ایم که خود را از دیگران بالاتر بدانیم و بقول معروف مرگ راحق میدانیم بشرطی که برای همسایه باشد، اما من وظیفه خود میدانم و از شما خواننده محترم نیز دعوت میکنم که همراه ما و پاپای ما در این « نهضت ورستاخیز » فرهنگی شرکت نموده تا شاید بتوانیم اندکی از آب رفته را برجوی برگردانیم. ما میتوانیم بسیاری از مشکلات تربیتی خود و کودکانمان را فقط با کمک گرفتن از چند تمرین ساده قانون بازتابهای شرطی و بدون اینکه تنبیه و کشمکش در کار باشد حل کنیم. بدانید که اکثر رفتارها و حالت‌های روحی و مشکلات شخصیتی مابیشتر یک عادت است تا یک مشکل جدی پزشکی و هر عادت را میتوان همانگونه که ایجاد شده بهمان شکل هم از بین برد. در اینجا بنده تمرین ساده ای را برای خوشحالی دائمی ارائه میدهم و مطمئنم که اگر شما این تمرین را بدرستی انجام دهید، آنگاه خواهید دید که ایجاد شادمانی و خوشحالی دائمی هر روز میسر است، بدون اینکه ربطی به مشکلات و یا پولدار بودن و نبودن ما داشته باشد. قبل از اینکه وارد بحث تمرین بشویم، ذکر این نکته مهم را لازم میدانم. نکته آن است که ما انسانها طوری ساخته شده ایم که هر عملی را اگر برای مدت زمانی طولانی انجام دهیم آن عمل برای ما بصورت یک عادت در خواهد آمد. مثلاً اگر از کودکی بماند یاد داده باشند که با بروز هر مشکلی ناراحت شویم و یا خود را غمگین نشان بدهیم، آنگاه ذهن ما به این وضعیت عادت خواهد کرد و در آینده ما شخصی خواهیم بود که با پیداشدن یک مشکل کوچک در زندگیمان به گریه خواهیم افتاد. حال اگر برعکس، از کودکی بماند بیاموزند که در مقابل مشکلات و در لحظات و مواقع سخت و بحرانی شاد باشیم و بخندیم، آنگاه عادت خواهیم کرد که بدون اینکه ارتباطی به وضعیت مالی یا جنبه های دیگری از شخصیت ما داشته باشد همیشه بهنگام

روبروشدن با مشکلات بخندیم و شاد باشیم. ایجاد چنین حالتی در جسم و روح بسیار ساده است، کافیت تمرین ذیل را حداقل برای **ششماه** انجام دهید و نتایج آن را مشاهده کنید.

از همین امروز بیایید با خود عهد ببندید که در هر وضعیت مشکل و بحرانی و در کوران مشکلات بجای اینکه عصبانی شوید و عکس العملهای بد و خشونت بار یا اندوهگین از خود نشان بدهید، خود را خوشحال نشان بدهید و یا حداقل تظاهر به این کار بکنید در عین حال هر وقت که جلوی آینه قرار میگیرید، لبخند زده و با خود بگویید «**آینه**» یا جملاتی نظیر این کلمات «**خیلی خوبه، همه چیز عالیه و یا این نیز بگذرد**» را بگویید. اگر این برنامه را مرتب انجام بدهید آنگاه خواهید دید در هنگام بروز مشکلات بجای عصبانی شدن احساس خوشحالی میکنید، یا اینکه حداقل احساس بهتری دارید. بهمین راحتی میتوانید احساسات خوب را در خود ذخیره کنید. شاید باور کردن این مطلب برای شما ساده نباشد که چطور میتوان با یک تمرین ساده چنین کاری کرد، اما تمرین کنید تا واقعیت آن برایتان اثبات شود.

نکته مهم دیگر این است که، هر وقت اتفاق بدی برایتان روی می دهد، اندکی به این موضوع فکر کنید که بدتر از آن هم می توانست اتفاق بیافتد. اگر به همین یک مطلب ایمان بیاورید مطمئناً می توانید هر وضعیت بد و ناگواری را تحمل کنید.

مبحث سوم - استفاده از قانون پاولف در تربیت و علاقمند کردن کودکان به تحصیل

خواننده عزیز

مطالبی که بعد از این خواهید خواند بسیار عجیب، شگفت آور و شاید هم غیر قابل قبول باشد و حتم دارم که تا کنون چنین چیزهایی رانه جایی خوانده و نه شنیده اید. اگر بیاد داشته باشید در قسمت قبلی گفتم که ما مردم از خیلی چیزها عقب هستیم و بیشتر با غریزه و احساس خود زندگی میکنیم تا عقل، اگر باور نمیکنید مطالب این قسمت را با دقت مطالعه کنید تا واقعیت برای شما اثبات شود.

مسئله تحصیل و درس خواندن کودکان در هر خانواده ای برای والدین تبدیل به یک معضل شده است. اکثریت کودکان به درس خواندن علاقه ای نشان نمیدهند و دلیل اینکه نمره های پایینی میگیرند مورد تنبیهات سخت بدنی و فحش و ناسزا قرار میگیرند. پدران و مادران و معلمان درس نخواندن بچه هارا نتیجه بی استعدادی و تنبیلی آنها دانسته و هر مسئولیتی را از دوش خود بر میدارند. بخصوص در حال حاضر که متأسفانه معلمان بی سواد تر از گذشته اند. یعنی قضیه برعکس شده است. در زمان قدیم (۳۰ الی ۴۰ سال پیش) معلمان بسیار با سواد تر از حالا بودند در حالیکه امکانات آن زمان اصلاً قابل مقایسه با این دوران نیست و پیشرفتهای علمی هم بهمین صورت، در این پنجاه سال گذشته کشورهای اروپایی و امریکا در زمینه مسائل یادگیری پیشرفتهای محیر العقولی داشته اند در حالیکه معلمان و دستگاه آموزشی مملکت ما هنوز در حال و هوای آن دوران باقی مانده است، اگر باور نمی کنید با یک معلم و استاد دانشگاه صحبت کنید و نظر آنها را درباره یادگیری و اینکه چرا بعضی از دانش آموزان و دانشجویان براحتی هر درسی را فرا میگیرند و در مقابل اکثریتی هم با فشار و هزار مصیبت چیزی را یاد میگیرند پیرسید خواهید دید که همگی آنها متفق القول

خواهند گفت که، آنهایی که دروس خود را براحتی فرا می گیرند کسانی هستند که از استعداد خوبی برخوردار بوده و تلاش بیشتری هم میکنند و بقیه هم بی استعداد بوده و هم اینکه تنبل هستند و نمیخواهند برای یادگیری از خود تلاشی نشان بدهند. من اطمینان دارم که در حال حاضر حداقل ۹۰٪ مردم اینطوری فکر میکنند. حالا ممکن است شما بگویید مگر حقیقت غیر از این است؟ در جواب باید بگویم که خوشبختانه بله، حقیقت غیر از این است. تحقیقات دانشمندان در ۵۰ سال گذشته پرده از بسیاری از اسرار مغز و روح و روان آدمی برداشته و حقایق بسیاری را افشا کرده است. واقعیت این است که در حال حاضر ثابت شده، اصلاً چیزی بنام دانش آموزش تنبل و بی استعداد وجود ندارد، وقتی که محصلی درسی را فرامی گیرد، ازدو حالت خارج نیست، یا معلم به کار خود وارد نیست، یا اینکه آن دانش آموز مریض است و مشکل دارد. (از آنجاییکه این کتاب به مبحث یاد گیری اختصاص ندارد زیرا در آن صورت حجم بسیار زیادی پیدا میکرد، بهمین دلیل من سعی میکنم که مطالب را مختصر و مفید مطرح کنم و انشاءالله در آینده نزدیک در کتابی منحصراً به این مطلب خواهیم پرداخت).

موضوع از آنجا شروع میگردد که باید مکانیسم یادگیری در انسان مشخص گردد، آنگاه همه چیز روشن خواهد شد و معلوم خواهد گشت که یادگیری و شدت و ضعف آن به چه چیزهایی مربوط میشود بعد میتوان درباره استعداد یا عدم استعداد یک نفر قضاوت کرد. هر انسانی از نظر یادگیری سیستم خاص خود را دارد و اگر معلمی نتواند این مسئله را تشخیص بدهد آنگاه نتیجه این خواهد شد که در یک کلاس فقط آن دسته از دانش آموزانی که سیستم یادگیری آنها با معلمشان در یک جهت است درس او را فرا گرفته و به آن علاقه نشان میدهند. من سعی میکنم تا با مثالی موضوع را روشنتر بیان کنم. فرض کنید که ما هر دانش آموز را یک

دستگاه تلویزیون تصور میکنیم باین پیش فرض که همه آنها هم سالم و بی عیب باشند، حال معلم را هم یک دستگاه فرستنده ای فرض میکنیم که روی طول موج خاص و معینی در حال پخش برنامه ای است. مثلاً اگر ما در آن کلاس ۲۰ دستگاه تلویزیون داشته باشیم و از این تعداد فقط پنج عدد از آنها روی طول موج فرستنده (معلم) تنظیم کنیم و بقیه را روی امواج دیگری که ارتباطی به موضوع مورد نظر ما نداشته باشند قرار دهیم، مسلماً در این حالت فقط آن پنج دستگاه (دانش آموز) قادرند برنامه ای (درس) را که پخش میشود دریافت کنند و بقیه از گرفتن آن محروم خواهند بود. مثال روشنتر اینکه فرض میکنیم که فرستنده روی شبکه سه فوتبال پخش میکند و آن ۵ دستگاه هم روی همین شبکه تنظیم شده و بقیه روی شبکه های دیگر، در این حالت فقط آن پنج تلویزیون (دانش آموز) قادرند برنامه پخش شده را دریافت کنند. این از روش تدریس، حال اگر دانش آموزی باشد که با تمام این حرفها علاقه ای به یادگیری دروس خود نشان نمیدهد معلوم است که مشکل دارد و در اینجا است که قانون پاولف معجزه میکند. در اینجا من اجازه می خواهم تا ادعای بزرگی را مطرح کنم و آن این است که با استفاده از قانون پاولف میتوان دانش آموزی را که هیچکس با هیچ روشی نتوانسته به درس خواندن وادار کند چنان به اینکار علاقه مند کرد که عاشق درس خواندن شده و با میل و علاقه شخصی به فراگیری دروسش همت گمارد بدون اینکه کوچکترین تنبیهی هم در کار باشد. حتماً شما از خودتان میپرسید که چگونه اینکار ممکن است؟ جواب من این است که این هیچ کار عجیب و غریبی نبوده و ما کار شاقی هم نمیخواهیم بکنیم، بلکه تنها کاری که ما انجام میدهیم آن است که از توان و قدرت ذاتی مغز که خداوند در ما بودیعه گذاشته استفاده میکنیم، امکانی که تا به امروز از وجود آن بیخبر بودیم و حال که از بودن آن مطلع شده ایم تنها کاری که باید بکنیم آن است که از آن به بهترین شکل بهره ببریم، همین و بس. اگر شما پدر و مادر هستی و بچه هم دارید، خوب دقت

کنید و اگر هم پدر و مادر نیستید ولی معلم یا کسی هستید که به نحوی با کودکان سروکار دارید، باز هم لازم است که این بحث را با دقت دنبال کنید و توجه بفرمائید من چه میگویم؟ حرف من این است که: بکمک قانون بازتابهای شرطی بدون تنبیه طفل و بدون یک کلمه نصیحت و حرف زدن، میتوان کودکان را دیوانه وار، شیفته و علاقمند یادگیری دروس کرد.

به روشهای زیادی میتوان اینکار را انجام داد و برای یادگیری فوت و فن آن باید آن را بصورت تخصصی دنبال نمود و از منابع دانشگاهی استفاده کرد و چون این کتاب محض اطلاع رسانی است نمیشود در باره همه آنها در اینجا صحبت نمود. اما از جنبه نمونه هم که شده من یک روش بسیار ساده و آسان را که در عین سادگی نتایج بزرگ و عجیبی در بردارد بشما آموزش میدهم و مطمئنم که شما هم با بکار بردن آن نتایج عالی خواهید گرفت اما، قبل از وارد شدن به بحث اصلی اجازه بدهید مقداری شمارا با مکانیسم این کار آشنا کنم. آیا تا بحال فکر کرده اید که حیوانات را چگونه و چطور در سیرک و باغ وحش تربیت میکنند تا کاری را انجام بدهند؟ مثلاً شما وقتی به عکسی که گربه ای در کنار موشی قرار گرفته دوباره نگاه کنید آیا این سوال برایتان مطرح نمیشود که: مگر گربه نمیداند که این موش غذای او محسوب میشود، پس چرا اینچنین آرام در کنار آن قرار گرفته است؟ جواب این است که حیوانات از «اندیشه آگاه» برخوردار نیستند، یعنی هیچ گربه ای فکر ندارد و کاری را مثل ما آگاهانه انجام نمیدهد. بلکه حیوانات بعنوان یک سیستم فقط از «تفکر ناخود آگاه» برخوردارند و تفکر ناخود آگاه هم هرگز نمیتواند بین راست و دروغ و حقیقت و خیال فرقی قائل شود، زیرا ساختار آن به شکلی است که در مقابل هر عملی عکس العمل متناسب با آن را نشان میدهد. مثلاً وقتی که گربه به سمت موش حمله میکند او را با شوک الکتریکی تنبیه میکنند و این عمل وقتی چندین بار تکرار میشود در دستگاه ناخود آگاهی گربه تشکیل یک «رفتار شرطی» میدهد به این صورت که:

حمله کردن به موش مساوی است با تنبیه شدن و چون تنبیه شدن درد دارد پس راه فرار از درد کشیدن آن است که از حمله کردن به موش دست بردارد. وقتی که حیوان این عمل را انجام دادونه تنها تنبیه نشد بلکه مورد تشویق قرار گرفته و پاداش هم دریافت کرد پس اینبار ناخود آگاهی حیوان برای کسب لذت این عمل را بصورت پی در پی تکرار میکند تا پاداش بیشتری گرفته و لذت بیشتری کسب کند. حیوانات را در سیرکها اینگونه تعلیم داده و تربیت میکنند. حال نکته مهم در اینجا آن است که خوشبختانه یا بدبختانه، سیستم ناخود آگاهی ما هم درست مانند حیوانات است و به همین دلیل میتوان همان کاری را که با حیوانات انجام میدهم با خودمان هم تکرار کنیم. در اینصورت با توجه به توضیحات بالا براحتی میتوان کسی را نسبت به یادگیری درسهایش و علاقمند نمودن به این قضیه با قانون بازتابهای شرطی تربیت کرد. حال در اینجا من یک روش ساده برای اینکار را به شما آموزش میدهم.

چطور کودکان را بدون تنبیه و نصیحت بدرس خواندن علاقمند کنیم؟

این روش بسیار آسان است و من تا بحال به صدها نفر آنرا آموزش داده و نتایج حیرت انگیزی هم گرفته ام. در این روش فرقی نمی کند که شخص مورد نظر چند سال داشته و در چه مقطعی تحصیل میکند. فقط تنها مسئله ای که وجود دارد آن است که شروع آموزش برای کسی که هنوز در سن مدرسه رفتن قرار ندارد با کسی که تازه به مدرسه میرود و همچنین با کسی که از کلاس بالاتر است یک مقدار فرق میکند. حال ما تصور میکنیم که کودکی داریم که مثلاً در سن آمادگی و پیش دبستانی است و ما میخواهیم او را به درس و کتاب علاقمند کنیم. برای همین یک روز وقتی که از بیرون به خانه وارد میشویم یک دفترچه نقاشی که دارای جلد و طرحی زیبا باشد همراه بایک جعبه مداد یا ماژیک رنگی و یک بسته از شکلاتهایی که کودک ما دوست دارد خریده و با خود بخانه میآوریم و بدون اینکه توضیح بدهیم که اینها برای چه و به

چه مناسبتی خریده ایم، به کودک می‌دهیم فقط می‌گوییم که اینها برای او خریده ایم. سپس به مادرش می‌سپاریم که در اوقاتی که مادر منزل نیستیم او را مراقبت کند و ببیند که وی با این دفترچه و مدارنگی و شکلاتها چه میکند.

به احتمال زیاد اولین کاری که طفل انجام می‌دهد آن است که شکلاتها را بخورد و با مدارنگی دفترچه را خط خطی کرده و پاره کند. اگر چنین اتفاقی افتاد ما نباید او را سرزنش و یا تنبیه کنیم. بلکه اگر چنین اتفاقی افتاد باز برای او مدارنگی و دفترچه می‌خریم ولی اینبار تعداد شکلاتها را کم می‌کنیم و فقط بکودک می‌گوییم که اگر دفترچه را پاره نکند و مدادهایش را نشکند شکلات بیشتری به او خواهیم داد. در ضمن به همسرمان هم سفارش می‌کنیم که هر گاه کودک در حال نقاشی بود یک عدد شکلات بعنوان پاداش به وی بدهد و مخصوصاً در زمان آمدن ما به منزل به طفل بگوید که اگر همین الان دفترچه ات را بیاوری و نقاشی بکشی، پدرت که بیاید و تورا ببیند او هم بتو شکلات خواهد داد. (پاداش مورد نظر حتماً نباید شکلات باشد، میتوان از پاداشهای دیگری هم استفاده کرد. مهم این است که طفل از آن لذت ببرد). این نوع آموزش اگر بطور مرتب دنبال شود کم کم طفل را علاقمند به کتاب و درس و مدرسه می‌کند، زیرا بچه در آنها شیرینی یافته است. حال شما ببینید که این نوع آموزش چه تفاوتی با رفتار معلم و والدینی دارد که از روانشناسی بیخبر هستند. در مدرسه کودک بعزت درس نخواندن مورد تنبیه بدنی با چوب و انواع دیگر تنبیهات قرار گرفته و یا با گذاشتن کلاه بوقی بر سر او، وی را از نظر روانی مورد تحقیر قرار می‌دهند. در منزل هم پدر و مادر بمحض اطلاع از این موضوع که کودکشان درس نمی‌خواند و یا نمره های بدی گرفته است او را بشدت سرزنش و یا تنبیه می‌کنند. حال شما خود این دوروش را مقایسه کنید و قضاوت کنید که کدامیک بهتر است؟

در این تجربه دفترچه نقاشی بجای «زنگ» و شیرینی بجای «غذای سگ» و ایجاد علاقه بجای «بزاق دهان سگ» بود. یعنی کودک هر وقت دفترچه و مداد را میدید، عشق و علاقه اش تحریک میشد و از دیدن دفترچه و مداد لذت میبرد.

همینطور که ملاحظه میکنید در این روش هیچ اثری از تنبیه و نصیحت نیست و فقط و فقط با عمل کردن به شیوه مطلوب میتوان کودک را علاقمند به درس خواند نمود. حال بینیم اگر کودک برای درس خواندن تنبیه شود آن تنبیه چه نتیجه ای خواهد داشت؟

تنبیه بجای ضربه الکتریکی است که به حیوانات وارد میشود تا در حیوان ایجاد بازدارنده گی و ترس و نفرت نماید. در انسان هم تنبیه اثرات بسیار مخربی دارد که در ذیل به مهمترین آنها اشاره کرده ایم.

۱- تنبیه در کودک باعث ایجاد تنفر از فرد تنبیه کننده میشود.

چون کودک در سنی که تنبیه میشود از قدرت بدنی مناسب برای پاسخگویی و تلافی برخوردار نیست، بنابراین تمام عقده ها و نفرت های خود را جمع میکنند برای وقتی که سن و سال و قدرت بدنی او بحدی برسد که بتواند تلافی تنبیهات و اهانت های را که به او شده بر سر فرد یا افرادی که آنها را مقصود خیل در این امر میداند در آورد. این خطرناکترین نتیجه تنبیه است و من خودم از نزدیک شاهد مواردی بوده ام که پدر و مادر کودکان خود را برای هر مسئله ای بشدت تنبیه میکردند و هر چه قدر که به آنها گفته میشد که این کار درستی نیست توجه نمیکردند، تا اینکه کودکان بزرگ شدند و به سنی رسیدند که دیگر پدر و مادر نمیتوانستند آنها را تنبیه کنند و حال نوبت بچه ها بود که پدر و مادر خود را کتک بزنند.

۲- تنبیه باعث ایجاد بیماریهای جسمی و حتی روحی و روانی در کودک میشود.

گاهی اوقات مشاهده شده که تنبیهات شدید بدنی موجب شده تا کودک یا فرد تنبیه شده دچار آسیبهای جدی و شدید بدنی از جمله شکسته شدن استخوانها گردد و بعضی مواقع نیز صدمات جدی بنواحی سر و صورت و گوشها و دیگر نقاط بدن تنبیه شونده گان وارد گردد.

۳- از بین رفتن استعداد

اگر استعداد طبیعی طفل برای درس خواندن صد درصد باشد، چنانچه آموزش توأم با تنبیه شود این استعداد او بمرور کم میشود تا جائیکه جزو شاگردان رتبه آخر خواهد شد.

۴- خاصیت فزری تنبیه

تنبیه و ترس شبیه فشاری است که به فنر وارد میشود، بمحض اینکه این فشار از بین رفت فنر آزادانه می جهد، بهمین جهت کودک هنگام درس خواندن بمحض اینکه احساس کند، پدر یا مادرش در خانه نیستند و یا مشغول انجام کاری هستند شروع به بازی میکند و از درس خواندن و نوشتن مشق طفره میرود.

۵- نادرست دانستن همه نصایح پدر و مادر

اگر رابطه کودک و پدر و مادر رابطه ای بر اساس محبت و احترام نباشد، ممکن است که طفل خلاف آن چیز که والدین او میخواهند عمل کند. مطابق قانون بازتاب شرطی، چون نوجوان در تمام دوران طفولیت مورد اذیت و آزار و تنبیه بوده، لذا در نوجوانی بی اختیار و بی اراده با همه نصایح و پند و اندرزهای پدر و مادر مخالفت خواهد کرد و به صحبتهای دوستان بی تجربه خویش بیشتر توجه خواهد داشت. و نتیجه آن فرار

نمودن کودکان از منزل و ارتکاب سایر جرایم خواهد شد. تنبیه در حد کم، و آنهم فقط در زمان ایجاد «بازتابهای شرطی» مجاز می‌باشد. رفتار کودکان در سنین بزرگسالی آینه و بازتاب تربیتی است که در دوران کودکی دریافت کرده‌اند، بنابراین اگر پدر و مادری با ناسزاگفتن و تنبیهات سخت بدنی اقدام به تربیت کودکان خود می‌نمایند طبیعی است که فرزندان آنها در سنین بزرگسالی به آنها هانت کرده و در مقام تلافی بریایند.

امام رضا (ع) می‌فرماید: بدهنی و ناسزاگفتن از چیزهایی است که آخر و عاقبت آن آتش جهنم است.

تنبیه، نشان بیسوادی و بی اطلاعی اکثر والدین و آموزگاران و استادان است. با توجه به قانون بازتاب شرطی، معجزه تلقین بنفوس، تشویق و سایر قوانین یادگیری و تعلیم و تربیت، اگر معلمی دانش آموزی را بی‌مورد و ناصحیح تنبیه کند، بخصوص اگر در سر درس کلاس خود آموزگار عصبانی شود این نشانه بی اطلاعی و بیسوادی آموزگار است.

نتیجه: بهر حال و با توجه به مطالب گفته شده از این مبحث این نتیجه را می‌گیریم که **اولاً:** نباید کودکان را به هیچ وجه تنبیه نمود. **ثانیاً:** باید آنها را به هنگام درس خواندن و انجام کارهای خوب تشویق نمود. **ثالثاً:** پدر و مادر باید به این نکته توجه داشته باشند که، کودکان آنها هم دارای شخصیت می‌باشند لذا جداً باید از توهین نمودن به آنها در انظار عموم یا در نزد افراد بیگانه و خودی و در مجامع عمومی و مهمانیها و خلاصه در جمعهای خانوادگی و نظایر آنها خودداری نمایند. بنده بچشم خود مشاهده کرده‌ام که یک وقتی پدری به دختر ۵ ساله خود بعنوان شوخی در جمع خانوادگی بخاطر اینکه آن بچه چیزی را می‌خورد که دکتر برای وی غدغن کرده بود گفت: نکبت نخور، مگر دکتر خوردن اینها را برای تو غدغن نکرده، آن بچه چون در حضور جمع به او توهین شده بود بشدت ناراحت شد و با عصبانیت سر پدرش داد زد: نکبت خودتی با اون ماشین قراضه درب و داغونت. این اتفاق ثابت می‌کند که برخلاف تصور عامه مردم که فکر میکنند کودکان دارای شخصیت مستقلی نیستند و حساسیت پذیری بالایی ندارند، آنها نیز مانند بزرگسالان و والدینشان احساسات و غرور خاص خود را دارند و از اینکه بزرگترها آنها را بحساب نمی‌آورند عذاب میکشند.

مبحث چهارم: استفاده از قانون پاولف در آموزشهای نظامی

استفاده از قانون بازتابهای شرطی همانطور که قبلاً گفتیم از قدیم الایام برای تربیت و تعلیم سربازان و انهدام ترس آنها از جنگ رواج گسترده ای داشته، مثلاً «آشوریان و مغولها، سرخپوستان، سکاها (اقوام زردپوست ساکن در شمال شرق آسیا) و بسیاری دیگر از ملل دوران قدیم» از جمله اقوامی بودند که باروشهای منحصر بفرد خود سعی میکردند از سربازان خود انسانهایی شجاع و خونخوار و بیرحم بسازند و اکثر اوقات در اینکار موفقیت‌های چشمگیری هم بدست می‌آوردند. داستان بیرحمی های قوم مغول راهمه میدانند و نیازی به توضیح نیست. اکثر مردم فکر میکنند که انسانها از بدو تولد شجاع یا ترسو بدنیا می‌آیند در حالیکه این حرف کاملاً اشتباه است. بوسیله قانون بازتابهای شرطی میتوان هرگونه ترس از هر چیز را از بین برد و شخص را کاملاً در مقابل عاملیکه ایجاد ترس میکند واکسینه کرد. همه شما ۸ سال جنگ بین ایران و عراق را یاد دارید. من بعنوان کسی که مدتی در حدود ۴ سال در جبههای جنگ و در خطوط مقدم جبهه حضور داشتم از نزدیک شاهد اثبات تمام این تئوریهایی بودم که در قسمتهای قبل بعرض رسید. من بچه هایی را دیدم که سن آن‌ها از ۱۵ سال تجاوز نمیکرد و خودشات تعریف میکردند: در خانه خودشان که بودند بشدت از تاریکی و شب هراس داشتند ولی به جبهه که آمده اند با تمام خطرهایی که در اینجا هست از چیزی نمیترسند. بعضی از این بچه ها آنقدر شجاعت پیدا کرده بودند که بدون ترس از مرگ و با وجود اینکه میدانستند کاری که می‌خواهند بکنند موجب مرگ و یا معلولیت دائمی آنها خواهد شد شبهای عملیات داوطلبانه روی مین می رفتند و بشهادت میرسیدند. برآستی چه اتفاقی افتاده بود؟ چگونه نوجوان ۱۵ ساله ای که شب در خانه خود و در امنیت و آرامش کامل بعلت ترس از تاریکی جرأت رفتن به توالت را نداشت، آنقدر شهامت بیابد که بدون ترس و هراس روی مین برود و جان خود را فدای مین کند؟

پاسخ این است: تمام ترسهای ریشه در وقایعی دارند که در ناخودآگاه ما ثبت و ضبط شده و در خودآگاهی ما خود را نشان میدهند. حال اگر اتفاقی و یا حادثه ای که قدرت بالایی داشته باشد و بتواند بنوعی خود آگاهی ما را تسلیم کند باعث میشود که آن نیروی نامحدود و شگفت انگیزی که مانند آب پشت سد خود آگاهی جمع شده است به یکباره آزاد شود. در جبهه ها هم محیط و سخنان فرماندهان و تحریک مستقیم رزمندگان با استفاده از اعتقادات و باورهای مذهبی باعث میشد که جو سنگینی که بوجود میآمد بر راحتی افرادی را که بشدت تلقین پذیر بودند چنان تحت تأثیر قرار بدهد که حاضر شوند داوطلبانه دست از جان عزیز شسته و داوطلب مرگ شوند. در سطور بعدی به رمز موفقیت مردانی مانند، چنگیز خان و تیمور و نادر شاه پرداخته و بطور محدود از زندگی و آموزشهایی که آنها در جهت تربیت سربازان خود و از بین بردن ترس آنها انجام میدادند یاد خواهیم کرد.

رمز موفقیت چنگیز و تیمور و نادر

فرماندهان بزرگ نظامی جهان، موفقیتهایی که بدست میآوردند بدلیل این نبود که دارای قدرت بدنی فوق العاده بوده و بهمین دلیل دیگران از آنها میترسیدند و دستوراتشان را انجام میدادند. (هرچند که بعضی از آنها از قدرت بدنی بیشتری نسبت به مردم معمولی برخوردار بودند). اگر چنگیز، تیمور یا نادر شاه در زمان ما زنده بودند و با ورزشکاران ما مبارزه میکردند، مسلماً حرفی برای گفتن در مقابل قهرمانان ما نداشتند. پس راز موفقیت آنان چه بوده است؟ در جواب باید بگوییم که موفقیت مردان و زنان بزرگ تاریخ مربوط به یک عامل نبوده بلکه عللی چند در کنار هم جمع شده و آنان را بدانجا رسانیده است. اما یکی از دلایل موفقیت آنها بطور حتم خودشناسی و آگاهی از قوانین روانشناسی و مهمتر از همه آگاهی از قوانین بازتابهای شرطی بوده است که خودشان ضمن تجربه به آن پی برده بودند و یا از کسانی که قبل از آنها از این توانایی مطلع

شده بودند آن را کسب کرده بودند. این مردان جنگجو در وهله اول خود افرادی شجاع بودند و گرنه نمیتوانستند روی افراد خود تأثیر مثبتی بجای گذاشته و در جنگها پیروز گردند. اینها مطابق قوانین بازتابهای شرطی چون از جنگیدن لذت میبردند بنابراین هنگامی که صلح برقرار میشد و یا جنگی اتفاق نمی افتاد بیمار میشدند. میگویند اسکندر وقتی جایی برای فتح کردن پیدا نمیکرد میگريست. نادر شاه افشار روزی با یکی از علمای مذهبی زمان خود صحبت میکرد و در آن حین پرسید: آیا در بهشت هم جنگ وجود دارد یا نه؟ آن عالم مذهبی گفت: خیر در بهشت جنگ وجود ندارد، نادر شاه گفت: پس بهشت بچه دردمیخورد؟ چه لذتی میتواند داشته باشد؟

سرداران بزرگ نظامی بعزت تکرار اعمال جنگی و لذتی که از آن میبردند به آن معتاد شده بودند، مانند کسی که به مواد مخدر معتاد است. رنج و غم آنها زمانی بود که جنگی در پیش نداشتند، استراحت و صلح بزرگترین رنج برای سرداران نظامی بزرگ بود.

چنگیز خان مغول یک لحظه هم سربازان خود را آرام نمیگذاشت، زیرا خودش هم آرامش نداشت، و حتی بیچاره اراده خواستن آرامش را هم نداشت، یعنی اینکه مغز او و سلولهای بدنش چنان طالب جنگ شده بودند که اگر او میخواست بصورت آگاهانه اراده کند که آرام باشد و در صلح و آرامش بسر ببرد نمیتوانست، درست مانند یک معتاد که نمیتواند بصورت آگاهانه اراده کند که معتاد نباشد. سربازان او هم مانند فرمانده خود به آن وضعیت عادت کرده بودند. زیرا از صبح تا نیمه های شب اعمال انعکاسی جنگی را تکرار میکردند و هنگام حمله در حال خلسه، یا هیپنوتیزم عمیق بودند بنابراین میتوان گفت که حتی مردن را هم احساس نمیکردند و کوچکترین توجهی به کشته شدن خود نداشتند.

سربازان تیمور هم همینطور بودند. تیمور معجونی از هوش و نبوغ و فلسفه و سیاست و شعر و مذهب بود، او تمام آیات قرآن مجید را نه تنها از بر بود، بلکه میتوانست آنها را از انتها به ابتدا بخواند. میگویند روزی با حافظ شاعر بزرگ شیراز مباحثه میکرد و از او خواست که اگر میتواند آیات قرآن را از انتها به ابتدا از حفظ بخواند و حافظ حتی نتوانست یک آیه را بدین ترتیب بخواند. تیمور با یکبار خواندن، یک قطعه شعر صدبیتی را حفظ میکرد. در تمام لشکر کشیهای خود مسجد چوبی متحرک و منفصلی به همراه داشت که هر گاه کار سخت میشد دستور میداد قطعات آن را وصل کنند و سپس مشغول نماز خواندن در آن میشد و بدین صورت با استفاده از اعتقادات مذهبی سربازان خود را تحریک میکرد؛ مانند نادر شاه که هنگام حمله از عبارت «الله اکبر» استفاده میکرد. (درست مانند رزمندگان ما که از همین عبارت برای تهییج خود و ترساندن سربازان عراقی استفاده میکردند) در ضمن تیمور و چنگیز برای تقویت بازتابهای شرطی به سربازان خود میگفتند: هر کس در جنگ هر غنیمتی که بدست بیاورد از آن خودش خواهد بود و بدین وسیله هم از غریزه مال دوستی آنها سوء استفاده میکردند و هم اینکه با اینکار عکس العملهای شرطی را تقویت میکردند. درست مانند غذایی که مربی حیوانات سیرک هنگام نمایش بعنوان جایزه به آنها میدهد.

نعره رنجری - هم اکنون در مراکز آموزشی تکاوری نظامیان منتخب باید دوره های آموزشی سخت تری را بگذرانند، این دوره هارا بنام دوره «رنجری» مینامند. به این دسته از نظامیان آموزش داده میشود که در حین تمرین با دشمن فرضی و یا همقطاران خود برای از هم پاشیدن روحیه دشمن و تهییج و تقویت روحیه خود نعره خاصی بکشند که به «نعره رنجری» معروف است. این نعره مانند همان الله اکبر درست بجای همان زنگ آزمایشگاه پاولف بکار میرود.

ینی چریهای عثمانی - در یک دوره ای از تاریخ عثمانیها (زمان سلطان سلیم)، سپاهیان داشتند که آنها را «ینی چری» به معنی سپاه جدید» مینامیدند. طرزانتخاب این افراد و آموزشهایی که میدیدند بطور مفصل در تاریخ ضبط شده است. آنان افراد این سپاه را از پانزده سالگی برای تعلیم جنگ برمیگزیدند و هفت سال آنها را تحت تعالیم ویژه ای قرار میدادند و بعد از آن چون بنیه آنها قوی میگردد و رشد مینمود آنها را تحویل سپاه (ینی چری) میدادند و برای هشت سال دیگر این جوانان در آن سپاه فنون جنگی را فرا میگرفتند. بعد از ۱۵ سال آنها را لایق میدانستند که به میدان جنگ بفرستند، بنابراین تعلیم و تربیت یک سرباز در آن سپاه زنده و برجسته پانزده سال طول میکشید. در تمام طول مدتی که این افراد در سپاه ینی چری بودند حق ازدواج و تشکیل خانواده دادن را نداشتند و فقط در سنین بالا که بازنشسته شده و دیگر قادر به ادامه خدمت در آن سپاه نبودند، میتوانستند با خروج از ارتش و دریافت حقوق مادام العمر تشکیل خانواده بدهند. ملل گذشته میگفتند، سه چیز علاج ندارد. **اول سیل، دوم زلزله، سوم ینی چری.** در بعضی از موارد شنیدن نام ینی چری یا مشاهده سربازان مزبور که یونیرم مخصوص داشتند کفایت میکرد که دشمن صحنه کارزار را خالی کند. سلاطین عثمانی سپاه ینی چری را طوری تربیت میکردند که جز جنگ هیچ چیز نمیتوانست آنها را مشغول کند. اگر در حال صلح بصر میردند مبادرت بشورش میکردند و امنیت را در داخل کشور از بین می بردند و حتی گاهی باعث تغییر سلاطین عثمانی میشدند. امروزه در بین ارتشهای جهان نمونه ای وجود ندارد که نماینده سپاه ینی چری باشد. در گذشته، فقط «گارد جاویدان» ایران و ارتش «اسپارت» درازمنه قبل از میلاد و زمانیکه اسپارت یک ملت نیرومند بود، قرینه ای برای آن سپاه محسوب میشدند. از پادشاهان عثمانی، آنان که علاقه به جنگ داشتند و دائماً میجنگیدند مورد علاقه ینی چری بوده ولی آنهایی که صلح طلب بودند و نمی جنگیدند مورد بی مهری و کینه ینی چری بودند. در حال حاضر در جهان

در ارتش هایی که افسران، درجه داران و سربازان باروشهای قدیمی یعنی روشهای مبتنی بر تمرینات بدون توجه به بازتابهای شرطی تربیت میشوند ارزش جنگی آنها کم است، مگر آنهایی که دوره های خاص تکاوری یا رنجری را میبینند که بازهم تازه ارزش جنگی آنها خوب و روبه متوسط است. علت اصلی آنهم این است که در مراکز نظامی و پادگانهای مابطور کلی در ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی بهیچ وجه به مسائل علمی توجهی نداشته و با همان روشهای صدسال پیش سربازان تربیت میشوند و از آنجایی که فرماندهان ما هم اکثراً افرادی سوادی هستند و از این مسائل چیزی نمیفهمند پس هیچ تحول قابل قبول و حیرت آوی در نیروهای نظامی ما رخ نخواهد داد.

در صورتیکه اگر مراکز نظامی و بطور کل ارتش ما خود را با علوم جدید وفق داده و متخصصین علوم درونی را بکار بگیرد آنگاه ما شاهد تحولات بسیار بزرگی در نیروهای نظامی خواهیم بود. یکی از بزرگترین نقایص ارتش ما، فقدان پزشکان و متخصصان تعلیم و تربیت و نداشتن متخصصین روانشناسی و روان پزشکی و روانکاو در پادگانها و مراکز آموزشی است. بنظر بنده باید در هر مرکز آموزشی یا در هر پادگانی حداقل سه یا چهار نفر از متخصصین نامبرده حضور داشته باشند تا بر آموزش و تعلیم سربازان یا افسران و درجه داران نظارت کامل داشته و برای نتیجه گیری بهتر آنها را مدام با اصول صحیح علمی مطابقت بدهند. افرادی که برای مدت زمان طولانی در محیطهای نظامی زندگی و یا کار میکنند، بیشتر در معرض آسیبهای جدی روانی قرار دارند. وجود متخصصان نامبرده میتواند کمک مؤثری برای این اشخاص باشد. مثلی در علوم پزشکی است که میگوید: **پیشگیری بهتر از درمان است**. اگر ما بتوانیم قبل از اینکه مشکلات روحی روانی برای سربازان و دیگر نیروهای رزمنده ما پیش آید از ایجاد آن جلوگیری کنیم، مسلماً کمک بسیار ارزنده ای به آنان و جامعه نموده ایم. بسیاری از شورشهای نظامی و کودتاها بیشتر از آنکه دلایل سیاسی

داشته باشند، دلایلی کاملاً روانشناسانه دارند. وقتی که یک نیروی نظامی که سالها برای جنگ تربیت شده است مدتها عاطل و باطل در پادگانها باشد مسلماً آمادگی زیادی برای یک حرکت نظامی و جنگ واقعی خواهد داشت، بهمین دلیل است که هر از چندگاهی فرماندهان با ترتیب دادن مانورهای مختلف سعی میکنند نوعی افراد خود را هم تخلیه روانی کرده و هم اینکه آمادگی آنها را حفظ کنند. بهر حال برای بالا بردن ارزش جنگی سربازان و درجه داران و افسران باید فرماندهان جوان را با قانون بازتابهای شرطی آشنا نموده و فن استفاده از آن را در زمینه ای عمیق تر و مفصلتر تدریس نمود و آموزشهای نظامی را برای نتیجه گیری مطلوبتر بر پایه اصول مسلم و شناخته شده روانشناسی قرارداد.

شاید تذکر این نکته لازم نباشد، اما برای آن دسته که آشنایی چندانی با قانون بازتابهای شرطی ندارند و فکر میکنند ما در اینجا خدای نکرده انسانها را با حیوانات درون سیرکها یکی کرده ایم، باید بگوییم که، در این مبحث نظریه عقیده و روی سخن من با جوانان جانبازی است که از روی عقیده و ایمان و با آگاهی کامل میخواهند و مایلند در کشور خود و در مقابل دشمنان این مرز و بوم از حق و حقیقت دفاع کنند، ولی از جنگیدن برخلاف میل ظاهری خود میترسند. بنابراین به این عده از جوانان و سربازان وطن پرست و نوع دوست مژده میدهم که به کمک قانون بازتابهای شرطی میتوانند ترس خود را از درگیری و دعوا و جنگ با دشمن را از بین ببرند.

مبحث پنجم - استفاده از قانون پاولف در پزشکی و معالجات روانپزشکی

بیماریهای انسان بطور کلی به دو بخش تقسیم میشوند. **الف** - بیماریهای جسمی. **ب** - بیماریهای روحی و روانی. بسیاری از بیماریهای مابه ایندلیل معالجه نمیشوند و در بدن ماباقی میمانند که تبدیل به عادت شده اند و از طریق بازتابهای شرطی تقویت میشوند. اگر به این مثال خوب دقت کنید آنگاه فهم مطلبی که گفتیم برای شما آسانتر خواهد شد. فرض کنید که قرار است از کودکی بخواهند در مسابقه ای شرکت کند و وی مایل به حضور در آن برنامه نباشد، حال اگر ارتباط این فرد با ضمیر باطنش خوب باشد و در دل نیت کند که چقدر خوب میشد اگر اتفاقی میافتاد و وی از حضور در آن مراسم معاف میشد و ناگهان بی هیچ دلیل خاصی تب کند و در بستر بیماری قرار گیرد و بطوری حالش بد شود که پزشکان وی را از شرکت در آن مسابقه منع نمایند. حال اگر بواسطه این بیماری ناگهانی وی بیشتر مورد توجه خانواده اش قرار گرفته و به او محبت زیادتری کرده و رسیدگی بیشتری درباره او معمول دارند، همه این اقدامات به مذاق طفل خوش آمده و در زیربانش مزه خواهد کرد، بنابراین بعد از آن بدن وی بصورت اتوماتیک و خود بخود از این بیماری بعنوان یک سلاح و وسیله جلب محبت استفاده خواهد کرد.

این مثال یک نمونه فرضی بود، حال به موردی که واقعی بوده و تا امروز (۸۷/۷/۱۴) ادامه دارد و بنده خود از نزدیک بارها و بارها شاهد آن بوده ام توجه کنید. در میان آشنایان ما خانواده ای است که یک فرزند پسر به سن ۱۰-۱۱ سال دارند. از آنجاییکه این بچه از هنگام تولد دچار بیماریهای متعددی شده و در حال حاضر هم به نوعی بیماری خاص و نادر و صعب العلاج مبتلاست و باز از آنجایی که تنها فرزند خانواده هم میباشد، پدر و مادر غلام حلقه بگوش این بچه گردیده و هر در خواستی که او داشته باشد انجام میدهند. این

یک طرف قضیه است و تا اینجا شاید شما نکته عجیب و غریبی در آن نبینید. اما داستان از اینجا جالبتر میشود که، این کودک با زرنگی تمام از بیماری خود بعنوان یک سلاح استفاده میکند و در این مورد تا آنجا پیشرفته است که کنترل بسیار بالایی روی بدن خود پیدا کرده، بنحوی که هر زمانی که بخواهد و اراده کند قادر است که بصورت آگاهانه در بدن خود تولید درد و بیماری بنماید. مثلاً اگر در جایی دعوت داشته باشند و این طفل احساس کند که توجه کافی به او نمیشود، ابتدا از زیر چشم همه را تحت نظر گرفته سپس با حبس نفس و منقبض کردن عضلات شکم و معده در خود ایجاد دل درد نموده و با گفتن عبارت «مامان» محتویات معده را بالا میآورد.

این مورد را بنده بارها از نزدیک شاهد بوده و روندی را که منجر به پیدایش این حالت میشود کاملاً زیر نظر گرفته ام. مسلماً این نوع کنترل روی بدن و تولید بیماری تبدیل به وسیله ای برای ایجاد فشار روی والدین آن کودک گشته و چون آنها از قانون پاولف و بازتابهای شرطی اطلاعی ندارند گمان میکنند که این حالت ناشی از بیماری نادریست که وی به آن مبتلا میباشد بهمین دلیل هنگام بروز چنین حالتی محبت بیشتری به او نموده و هر چه که بخواهد برایش تهیه میکنند. من چند جلسه ای با مادر این کودک در این باره صحبت نمودم و مسئله را برای وی شکافته و عواقب خطرناک آن را در آینده برای وی گوشزد نمودم، اما دیدم متأسفانه وی و همسرش حاضر به پذیرش واقعیت نیستند بنابراین از خیر آن گذشتم.

بسیاری از بیماریهای ما اینگونه ایجاد میشوند و متأسفانه از آنجایی که تشخیص این بیماریها حتی برای متخصصین ماهر و ورزیده نیز کار آسانی نیست، چه برسد به مردم عادی، بهمین دلیل حتی پزشکان نیز با تصور اینکه این بیماریها ریشه عضوی دارند با انجام آزمایشات مختلف سعی میکنند که علت پیدایش این بیماریها در جسم فرد یافته و با تجویز داروهای مختلف فرد درمان کنند، غافل از اینکه این بیماریها ریشه در روح و روان فرد داشته و هیچ ارتباطی با دارو ندارند، بهمین دلیل تجویز داروها ممکن است که صورت مسئله را پاک کند اما کمکی به حل مشکل نمیکند، در صورتیکه یک روانکاو یا روانپزشک متخصص و خبره میتواند کمکهای مؤثرتری بفرد بنماید.

معالجه برخی از بیماریهای روانی با استفاده از قانون پاولف (بازتابهای شرطی)

هنگامی که مشخص شد که بیماری فردی ناشی از تقویت بازتابهای شرطی است، آنگاه یک متخصص روانپزشک و یا یک روانکاو خبره میتواند با ترتیب دادن رفتارها و تمریناتی ذهنی و عملی فرد را در وضعیتهایی قرار دهد که زنجیره ایجاد آن بیماری بخصوص پاره گشته و دیگر ادامه پیدانکند، تنها در این حالت است که بیماری فرد بهبود می یابد. هم اکنون در کشورهای اروپایی و امریکا، پیشرفتهای بسیار شگرفی در زمینه روانشناسی صورت گرفته و پزشکان و روانپزشکان از فرمولهای بازتابهای شرطی و تلقین و تمرکز فکرو نهایتاً هیپنوتیزم بخوبی در درمان انواع بیماریها استفاده خوبی میکنند. برای اینکه شما بدانید که چگونه از قانون پاولف در درمان بیماریهای روانی استفاده میکنند، باید قبلاً بطور کامل از کشفیات پاولف مطلع باشید و من ناگزیرم که در اینجا ۳ قانون پاولف را که قبلاً نگفته ام برای شما تعریف کنم تا شما با نحوه عملکرد و استفاده از قوانین و بازتابهای شرطی در درمان بیماریهای روانی آشنا گردید. پاولف علاوه بر یک قانون بازتاب شرطی که تا اینجا برای شما بیان کرده ام، سه قانون دیگر هم بمرور کشف نمود که آنها را بطور اختصار برای شما بیان میکنم. شروع کشف این سه قانون مثل بسیاری از اختراعات و اکتشافات دیگر اتفاقی بود، یعنی آمدن سیل موجب کشف این سه قانون شد. احتمالاً برای شما هم شاید جالب باشد که بدانید چطور ممکن است آمدن سیل در جایی باعث کشف قوانینی در باره بیماریهای روانی و بازتابهای شرطی گردد. در ذیل شرح اتفاقی که موجب کشف این قوانین گردید به اختصار آمده است.

سیل و تحریکات عصبی

در سال ۱۹۲۴ میلادی در «لنینگراد» سیل بزرگی آمدو این سیل همراه بایی احتیاطی و بی نظمی متصدی آزمایشگاه پاولف باعث کشف بسیار جالبی شد، بدین ترتیب که در غیبت مأمور آزمایشگاه، سیلاب فضای آزمایشگاه را پُر کرد و وحشت واضطراب زیادی در سگها که در قفسهای خود محبوس بودند و نمیتوانستند از آن خارج شوند بوجود آورد. بهنگام مراجعت متصدی، پدیده عجیبی مشاهده شد که مقدمه ای برای مطالعات بیشتر و کشف قوانین جدیدتری درباره بازتابهای شرطی گردید. آن پدیده عبارت بود از، عوض شدن جای عواطف دوستی با دشمنی بعلت وارد آمدن فشار زیاد به اعصاب.

پاولف که از قضیه سیل باخبر شده و خود را به آزمایشگاه رسانیده بود مشاهده کرد که رفتار سگها که طی مدت دراز تحت شرایط معینی واقع شده و حالت بسیار دوستانه ای که قبلاً نسبت به مأمورین آزمایشگاه پیدا کرده بودند بکلی عوض شده و حالت بسیار خصمانه ای نسبت به او و متصدیان آزمایشگاه نشان میدهند. این پدیده باعث شد که وی تحقیقات جدیدی را آغاز کند و به نتایج نویی برسد.

پاولف متوجه شد که قدرت تحمل دستگاه اعصاب سگ حدی دارد و پس از آنکه از آن حد تجاوز کند، چنانچه فشار و محرک خارجی باز هم بیشتر شود، به ترتیب از یاد شدت ممکن است یکی از این سه حالت زیر پدید آید.

حالت اول: یکنواختی و عبارتی یکسان شدن عکس العملها

مرحله اول که پاولف آن را حالت یکنواخت، متساوی یا یکسان فعالیت مغزی نامیده عبارت از حالتی است که در آن حالت پس از فشار به اعصاب و خسته نمودن اعصاب انسان یا حیوان، تأثیر محرک قوی و ضعیف روی بدن یکسان است. برای اینکه موضوع بهتر فهمیده شود، من درباره محرک قوی و ضعیف و اثر آن کمی توضیح میدهم.

پاولف هنگام غذا دادن به سگ آزمایشات مختلف نمود. مثلاً به سگ غذای خیلی کمی داد و زنگ رایک مرتبه خیلی آهسته به صدا در آورد و سپس غذای بیشتری داد و زنگ را چندین مرتبه محکم بصدا در آورد. در این دو آزمایش مشاهده کرد که وقتی صدای زنگ ضعیف و تک زنگ است، بزاق دهان سگ کم ترشح میشود و وقتی صدای زنگ محکم و ممتد است آب دهان سگ بیشتر وارد لوله آزمایش میشود، به عبارت دیگر وقتی «محرک» ضعیف است «پاسخ» هم ضعیف است و وقتی محرک خارجی قوی است پاسخ هم قوی است.

جریان برق بجای زنگ

در ادامه پاولف بجای زنگ، از جریان ضعیف برق استفاده کرد، یعنی هر وقت به سگ غذا میداد بجای اینکه زنگ را بصدا در آورد، فقط برق ضعیفی بپای سگ وصل میکرد. وصل جریان برق هم درست نتیجه اش مثل صدای زنگ بود، یعنی پاولف پس از چند مرتبه همراه کردن برق با غذا یک مرتبه فقط جریان برق را به پای سگ منتقل کرد، مشاهده نمود که باز هم بزاق دهان سگ جاری شد.

پاولف جریان برق ضعیفی وصل کرد و غذای کمتری داد و جریان برق قوی تری وصل کرد و غذای بیشتری داد و نتیجه گرفت که، وقتی ضربه الکتریکی ضعیفی به سگ وارد میشود، آب دهان سگ خیلی کم جاری میشود، یعنی اینکه پاسخ ضعیف است و وقتی که ضربه الکتریکی قوی تری وارد می‌آورد، آب دهان سگ بیشتر جاری میشود یعنی در مقابل «محرک» قوی تر «پاسخ» قوی تر است. پس از این توضیح مختصر به اصل موضوع برمیگردیم.

پاولف آزمایشات دیگری را شروع کرد، یعنی نخست سگ را خسته کرد و به وسایل مختلف به اعصاب حیوان فشار آورد بعد جریان برق ضعیف و قوی را وصل کرد و مشاهده نمود که در هر دو حالت نتیجه یکی است، یعنی تعداد قطرات آب دهان در هر دو دفعه یک اندازه است، پس نتیجه گرفت: چنانچه سگ خسته شود و قبلاً به اعصابش فشار آمده باشد تأثیر «محرک» قوی و ضعیف بر روی سگ یکسان است. انسانها هم همینطور هستند.

عین همین عکس العمل یاد شده بر روی انسانها هم دیده میشود. مثلاً هنگام خستگی زیاد از مشکلات و حوادث زندگی، تأثیر وقایع مهم یا بی اهمیت برای انسان یکی است. از نظر کسی که اعصابش خسته است، تأثیر شنیدن خبر برنده شدن یکصد هزار تومان و یاده هزار تومان در بانک یکسان است. بعبارت ساده تر وقتی که مشکلات و مصائب یکی پس از دیگری به انسان هجوم بیاورند دستگاه عصبی انسان چنان خسته میشود که دیگر عکس العملی به محرکهای یاد شده نشان نمیدهد. مثلاً، اگر فردی از خانواده ای فوت کند چه پیر یا جوان، افراد آن خانواده عکس العمل شدیدی در مقابل چنین مصیبتی نشان خواهند داد. اما اگر به فاصله یکسال یا کمی بیشتر پشت سر هم از افراد همان خانواده باز افراد دیگری فوت کنند

در اینجا چون اعصاب آنها تحت فشار شدیدی قرار گرفته ممکن است دیگر هیچیک از افراد آن خانواده حتی اشکی هم نریزند، این به آن دلیل نیست که از مرگ دیگر افراد خانواده متأثر نیستند بلکه چنان فشاری به دستگاه عصبی آنها وارد شده که آن را از کار انداخته و کمرخت کرده است.

شاید شما هم در اثر گرفتاریهای زندگی به این حالت دچار شده باشید، وقتی که در زندگی اجتماعی بنا به عللی فشار زیادی به اعصاب شما وارد میشود احساس میکنید که از زندگی لذت نمیبرید، زندگی بنظرتان پوچ و بی معنی میآید، نه از شادیهاشاد میشوید و نه از غمها غمگین، نه از زنده بودن خود لذت میبرید و نه به کشته شدن اهمیت میدهید، هیچ عاملی شمارانه خوشحالترونه غمگین تر میکند، احساس پوچی و بیهودگی میکنید. البته نباید فراموش کرد که این موضوع از اعجاز بزرگ طبیعت است، زیرا اکسیک در اثر واقعه ای مانند سیل یا زلزله تمام افراد خانواده اش را از دست داده است اگر غیر از این حالت به او روی میداد مسلماً او هم خود را میکشت، زیرا طاقت تحمل اینهمه غم و مصیبت را نداشت. دقیقاً بهمین خاطر بود که فاطمه زهرا (ع) بعد از شهادت رسول خدا (ص) بعثت و ابستگی شدیدی که به آن حضرت نداشتند نتوانستند غم دوری ایشان را تحمل کنند و در حقیقت بنوعی از خدا مرگ خود را خواستند و راحت شدند.

حالت دوّم: حالت متناقض

پاولف در آزمایشهای خود فشارهای خارجی را بیشتر کرد و اعصاب سگ را بیشتر از حالت اول خسته نمود و در چنین حالتی مشاهده کرد که سگ در برابر « محرک قوی » هیچ عکس العملی نشان نمیدهد. ولی بر عکس، در مقابل « محرک ضعیف » پاسخ میدهد.

اثر حالت متناقض در انسان

حالت متناقض در انسان هم دیده میشود، به این شکل که انسان در اثر ناراحتیهای شدید عصبی ممکن است ضربه های قوی وارد بر روی عضلاتش را حس نکند ولی تماس جزئی سوزنی را با کف پایش حس کند و عکس العمل نشان بدهد. یعنی، در اثر ضربه ضعیف ناراحت شود. بهمین دلیل است اشخاصی که بعلل گرفتاریهای شدید و خطرناک زندگی، فشار زیاد به اعصابشان وارد میشود در زیر بار ناملايمات بسیار سنگین و بی تفاوت هستند ولی در اثر کوچکترین حرفی ممکن است فریاد بزنند، منفجر شوند، بکشند یا خودکشی کنند.

مرحله سوم: حالت بسیار متناقض

سومین مرحله عکس العمل دفاعی را پاولف مرحله «بسیار متناقض» نامیده و آن همان تأثیری است، که سیل معروف در رفتار سگها گذاشته بود. در این مرحله بازتابهای شرطی مثبت، ناگهان منفی میشوند و بازتابهای شرطی منفی، مثبت میگردند. مثلاً انسان یا حیوان نسبت به کسی که دوستش بوده دشمن میشود و نسبت به کسی که دشمنش می پنداشته احساس دوستی میکند. این حالت بسیار متناقض زمانی مشاهده میشود که فشار و خستگی عصبی وارده بیش از اندازه باشد.

پاولف برای خسته و عصبانی کردن سگها، محرکهای شرطی را بدون نظم و ترتیب بکار میبرد، یا سگ را بوسیله کار زیاد و بیخوابی خسته میکرد و مرحله خستگی و عصبانیت سگ را بیشتر مینمود و سپس تأثیر محرک ها را می سنجید. مرحله سوم در انسان نیز دیده میشود، یکی از نتایج وارد آوردن فشار بیش از اندازه به اعصاب انسان، تغییر عقاید سیاسی و مذهبی است که در صفحات بعد درباره آن توضیح خواهیم داد.

مورد استفاده مرحله سوم در معالجه بیماریهای روانی

یکی از موارد برجسته استفاده از این کشفیات معالجه جنون و بیماریهای روانی دیگر، استفاده از شوک برقی است که هنوز هم رواج دارد. در این مورد با وصل کردن جریان برق به دستگاه اعصاب و مغز مریض، مرحله سوم از بازتاب شرطی یعنی حالت « بسیار متناقض » را در بیمار بوجود می آورند و پس از آن سعی میکنند با تلقین، افکار و رفتار قبلی او را از میان ببرند.

همین روش درباره بیماران روحی بازمانده از جنگ جهانی دوم نیز بکار برده شد و نتایج بسیار سودمندی داشت. سربازانی که مرگ را از نزدیک بچشم خود دیده بودند، به بیماریهای مختلف روانی، اضطراب، آشفتگی خاطر و تشویش دچار گردیده بودند. بیشترین بیماران با استفاده از کشفیات پاولف و با فشار به دستگاه اعصابشان بوسیله برق و داروهایی که همین تأثیر را در دستگاه اعصاب انسان دارند معالجه شدند. این روش امروزه در «پسیکو اتراپی» یا همان روانپزشکی متداول است و علاوه بر استفاده از شوک برقی و دارو با پائین آوردن مقدار قند بدن بوسیله تزریق انسولین و تلقین افکار امیدبخش بیماران روحی را معالجه میکنند. هر وقت و بهرنحوی اعصاب شخص خسته شود، میزان تلقین پذیری بالا میرود. در نتیجه، ارگانیزم برای هیپنوتیزم آماده میشود. بنابراین، این نوع معالجه را میتوان نوعی معالجه از طریق هیپنوتیزم دانست.

کشف بازتابهای شرطی بوسیله هیپنوتیزم

بازتاب های شرطی با هیپنوتیزم رابطه نزدیکی دارند . لسلوی لوکرون هیپنوتیزور امریکایی در کتاب خود « هیپنوتیزم»، مینویسد: روانشناس روسی «پلاتی نوف» در کتابی بنام (کلام) که به روسی نوشته شده و بعداً بزبان انگلیسی ترجمه شده، توضیح میدهد که خیلی از روانکاوان روسی برای کشف اثرات بازتابهای شرطی از هیپنوتیزم و عواملی که محرک آنهاست استفاده میکنند، زیرا در این حالت خاطرات بیمار به لحظاتی باز میگردد که این واکنش بروز کرده است و همینکه رابطه ای پیدا شد تا علت معلوم شود (انعکاس) یا همان «بازتاب» بخودی خود از بین میرود و در حقیقت این نتیجه یکعمل «بازکشی» از هیپنوتیزم است، زیرا بازتاب شرطی نمایشگر پاره ای از تلقینات مشابه «بازکشی هیپنوتیکی» است. پس بدین ترتیب بمحض کشف علت بیماری در حال هیپنوز بازتاب از بین میرود.

پلاتی نوف مدعی است روشهای خاص او در ۷۸ درصد بیماران که تحت درمان او بوده اند اثر داشته است و اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد این تکنیک از روش «فروید» خیلی والاتر است.

نتیجه کلی مبحث پنجم

- ۱- با استفاده از سایر بازتابهای شرطی پاولف میتوان برخی از بیماریهای روانی را معالجه نمود.
- ۲- بهترین طریق برای کشف بازتابها، هیپنوتیزم است، و بمحض کشف علت از طریق هیپنوتیزم انعکاسهای شرطی شکسته شده و از بین میروند و بیمار بهبودی یابد. پس می بینیم که هیپنوتیزم از بین برنده بازتابهای شرطی است و در ضمن بوجود آورنده آنها نیز میباشد.

مبحث ششم: استفاده از قوانین پاولف در امور اجتماعی

الف: استفاده در امور سیاسی

ب: استفاده در امور مذهبی

الف: استفاده از قوانین پاولف در امور سیاسی و در زندگی شخصی

از زمانهای قدیم، دانشمندان و سیاستمداران هر یک بنحوی طبق مطالعات و تجربیات شخصی خود از قوانین تحریکات انعکاسی استفاده میکردند و اگر کسی علاقمند به جمع آوری موارد مختلف استفاده از بازتابهای شرطی باشد میتواند با مطالعه تاریخ آنها را جمع آوری کند، از جمله آنها استفاده معاویه از قانون بازتابهای شرطی برای برانگیختن احساسات و تولید نفرت در دل کودکان بر علیه امام علی (ع) میباشد که در زیر بطور خلاصه به آن میپردازیم.

گره معاویه - نقل کرده اند که، معاویه برای اینکه مردم شام را از کودکی بر علیه مولی (ع) برانگیزد و آنها را دشمن وی بگرداند، حيله کثیفی را انجام میداد. و آن به این صورت بود که دستور داده بود به هر خانواده ای که بچه کوچک داشتند به تعداد فرزندان یا حداقل یکی دو تا توله گربه اهدا شده و به کودکان گفته شود که این گربه ها هدیه از طرف خلیفه وقت، معاویه هستند. سپس بعد از چند وقت که بین آنها و این حیوانات انس و الفتی برقرار میشد، دستور میداد که شبانه گربه ها را از دیده و از بین ببرند، صبح که کودکان از خواب برمیخواستند و میدیدند که گربه هایشان نیست، و وقتی از علت ناپدید شدن آنها میپرسیدند به آنها گفته میشد که گربه های شما را «علی» برده و به این ترتیب در دل کودکان نفرت و خصومتی نسبت به آن حضرت تولید میشد.

نتیجه - با استفاده از بازتابهای شرطی میتوان حس نفرت و خصومت اشخاص را نسبت به رهبران سیاسی و مذهبی برانگیخت و یا برعکس آنها را علاقمند نمود.

چگونه دار یوش اول بکمک قانون بازتاب شرطی به پادشاهی رسید

دکتر محمود صناعی در کتاب روانشناسی آموختن مینویسد: وقتی مقرر شد جانشین کمبوجیه به این ترتیب معین شود که سرداران ارشد ایران روز بعد بر اسب سوار شده و تا محل معینی بتازند و اسب هر کس نخست شیهه کشید و او را به پادشاهی ایران انتخاب کنند. میرآخور داریوش حيله ای اندیشید و اسب او را شب قبل به محل معین برد و در آنجا مادیانی را به او نشان داد، اسب چندین بار شیهه کشید، صبح روز بعد اسب داریوش چون به محل فوق رسید از دیدن محل شیهه کشید و سوار خود را به شاهنشاهی ایران رساند. در این رویداد محل مربوطه «محرک» و شیهه اسب «پاسخ» شرطی میباشد. در سیاست و کشورداری، در انتخابات و رسیدن به مقاصد سیاسی، کسانی که علاوه بر پول اطلاعات بیشتری در خصوص قانون بازتاب شرطی و تلقین و روانکاوی دارند موفقیت بیشتری کسب خواهند کرد و اگر هدف رسیدن به حق و حقیقت باشد موفقیت سریعتر است.

استفاده سیاسی کمونیستها از قانون پاولف در جنگ کره

طبق اطلاعاتی که محققان دنیای غرب بدست میدهند در جنگ کره با استفاده از مطالعات پاولف اسیران جنگی را بدون شکنجه و اداره اعترافاتی علیه دولت و حکومت خود میکردند، به این ترتیب که اسیران جنگی را مدتها تنها در گوشه ای می انداختند و فشارهای مختلف روحی و روانی به او وارد می آوردند. مثلاً آنها را روزهای متوالی بلا تکلیف رها میکردند و از جرم و مجازاتش حرفی نمیزدند و بحال تشویش و اضطرابش و امیدگذاشتند. بعلاوه با کم غذایی و نقصان وسائل آسایش و استراحت او را از لحاظ بدنی نیز خسته میکردند، در عین حال از دولت و دستگاه حاکمه اش بدمیگفتند و آنها را فاسد میخواندند و هر چند وقت یکبار

از خیانت و اعتراف یکی ازدوستان اسیرش صحبت کرده و اراده و روحیه اورا بدین ترتیب متزلزل میساختند. بطوریکه بالاخره پس از ایجاد مرحله سوم یعنی حالت «بسیار متناقض پاولف» اسیر جنگی بطور کلی تغییر روحیه داده و زندانبان خود را دوست پنداشته و دولت خود را خائن خوانده و با اعتراف کتبی به گناه و جرم خود از زندانبان خود تقاضا می کرد که با اجرای مجازات شدیدتری نسبت به او از گناهان گذشته و عذاب وجدانش بکاهند. وقتی به اعصاب انسان بیش از حد فشار وارد شود شخص برای تلقین پذیری آماده میشود.

نتیجه: با استفاده از قانون پاولف میتوان افکار و عقاید اشخاص را نسبت بدولت متبوع خود تغییر داد.

راز بزرگ بدست آوردن دل معشوق یا استفاده عشاق و نامزدها از قانون بازتاب شرطی

وقتی نامزدها و عشاق بدیدن معشوق میروند و هدیه ای بهمراه میبرند در واقع با استفاده از قانون بازتاب شرطی ایجاد علاقه بیشتری مینمایند و اگر این هدیه و شیرینی در هر ملاقات داده شود، مسلماً جلسه به جلسه میزان درجه و تب عشق بالاتر میرود، بدون اینکه معشوق علت بالا رفتن درجه عشق خود را بداند که از چیست؟

همچنین خانمها و دختران جوان میتوانند برای ایجاد عشق و علاقه در دل شوهران و نامزدهای خود و تحت تسلط گرفتن آنان از این حربه مؤثر استفاده کنند. یعنی هر وقت به ملاقات عاشق میروند و یا او به دیدار آنها میآید تا میتوانند به او محبت کنند و هدیه ای هر چند ارزان قیمت برای او بخرند و بدین ترتیب هر روز او را نسبت بخود علاقه مندتر بکنند. یکی از راههای همراه کردن دیگران با خود و تحت تسلط گرفتن دیگران استفاده از همین قانون پاولف میباشد. اگر میخواهید اهل منزل و فامیل و دوستان و آشنایان شما را دوست

داشته باشند و به سخنان شمارزش قائل شده و بحرفها و دستورات شما عمل کنند تا میتوانند با تحویل گرفتن آنها و دادن شیرینی و پذیرایی کردن روحیه آنها را برای همراهی با خود آماده کرده و زمینه را برای ایجاد تلقین پذیری در آنها آماده سازید. با چند مرتبه هدیه دادن و پذیرایی گرم و صمیمانه به سهولت میتوان تلقینات لازمه را بعمل آورد و مخالفین را با خود موافق نمود، اکثر زیرکان و رندان روزگار طبق تجربیات شخصی خود بصورت ناخود آگاهانه از قانون پاولف استفاده میکنند و بدرجات و ترفیعات نائل میشوند. در قسمت بعد کاربرد قانون پاولف را در امر ازدواج خواهیم دید. چگونه میتوان با استفاده از قانون پاولف دختر مورد علاقه خود را بدست آورد حتی اگر سالها با او تفاوت سنی داشته باشید، همچنین چگونه میتوان دخترهای ترشیده خود را به جوان کم سن و سالی داد.

پرده از راز و علل ازدواجهای نامناسب برداشته میشود

کسی نمیدانست که علل ازدواجهای نامناسب ولی بظاهر درست، همان قانون بازتابهای شرطی بوده است. (مردان و زنان مسن برای اینکه جوانترها را بدام ازدواج بیاورند از قانون بازتابهای شرطی استفاده میکنند) گاهی دختری یا پسر جوان و زیبایی بدام ازدواج زشت و ناجوری اسیر میشود، ولی در آغاز متوجه نیست، پس از مدت کوتاهی آگاه میشود که فریب خورده و کار از کار گذشته است. این قانون بازتاب شرطی است که وی را فریب داده است. و این فریب از دو حالت خارج نیست، **الف:** این فریب آگاهانه بوده است. **ب:** این فریب نا آگاهانه بوده است.

مورد اول: البته موارد نادری پیش می‌آید کسی از این قانون آگاهی داشته و با فکر قبلی برای کسی نقشه کشیده باشد. اما در بعضی موارد واقعاً اینگونه است، یعنی فرد با فکر قبلی حساب تمام حرفها و اقدامات و قدمهای خود را دارد.

مورد دوم: اکثر فریب خوردنها به این شکل اتفاق می‌افتد که، افراد چون روی قضیه ای متمرکز میشوند این ضمیر ناخود آگاه آنان است که بصورت مخفیانه و پنهانی نقشه کار را میکشد و اجرا میکند و در حقیقت طرف قضیه بدون اینکه بداند دست به کار فریب میشود.

وقتی که ازدواج نامتناسبی رخ میدهد معمولاً بعد از گذشت مدتی، طرفی که فریب خورده پرده ها از مقابلش کنار رفته و با حقیقت مواجه میشود و آنگاه است که میفهمد چه غلطی کرده است و وقتیکه اعتراض میکند، زوج یا زوجه و تمام افراد خانواده به وی معترض شده و اظهار میدارند که: این چیزی بود که خودت میخواستی و ما از همان روز اول بتو گفتیم و تو گوش نکردی، مگر چشم نداشتی و عیب طرف مقابلت را نمیدیدی؟ حالا که هوست فرونشسته و دل زده شده ای مخالفت میکنی؟ جوان بیچاره هم که خود را در ظاهر مقصر مبیند سکوت میکند، زیرا نمیداند و نمیفهمد که تحت تأثیر قانون بازتاب شرطی بطور غیر ارادی به دره ازدواج نامناسب سقوط کرده است. و بدین شکل است که قانون بازتاب شرطی موجب ازدواج های نامناسب میشود.

چگونه مرد مسن وزشتی دختر زیبایی رابه ازدواج خود درمیآورد؟

مرد ۴۹ ساله بود و پولدار و صورت سیاه وزشتی داشت و درعوض ، دختر ۱۹ ساله بود و زیبا ، مرد بخانه دختر آمد، محبت کرد، هدیه و کادو آورد . برای دختر لباسهای گوناگون خرید، به شام و میهمانی دعوت کرد، شیرینی و شکلات داد. دل خانواده دختر را بدست آورد، هیکل و قیافه زشت مرد، جلوه ای از شهد و شیرینی و خوشی بود، بالاخره دختر تا حدودی به مرد علاقه مند شد و رضایت به ازدواج داد. ولی درست یک سال بعد اثر قانون بازتاب شرطی از بین رفت و فقط واقعیت زشت و سیاه بجای ماند. هر چه دختر میگفت من این مرد را از اول دوست نداشتم کسی باور نمیکرد.

پسری که بدام ازدواج دختری مسن تراز خودش گرفتارشده

در حال حاضر دختران و پسران زیاد به دام ازدواجهای نامناسب می افتند و این هم یک نمونه دیگر از آنهاست. این بار، برعکس پسردام دختر می افتد. خانم بیوه بود و ۴ سال از پسر مسن تر بود. پرویز بیش از ۲۲ سال نداشت، محبتها و نوازشهای زن و پذیرایی گرم خانواده وی از پسر، احتیاج شدید به میل جنسی پسر از طرف دیگر وی را به دام ازدواج خانم بزرگتر از خود و زشت و نازیبا اسیر کرد. وقتی اثرات قانون بازتاب های شرطی از بین رفت، پسرک معتاد به الکل و مواد مخدر شد. شبها دیر به خانه میآمد و در مقابل پرسشهای زنش او را به باد کتک میگرفت. همیشه افسرده و غمگین بود و آخر سر هم دست بخود کشی زد.

بسیاری از اختلافات خانوادگی بهمین دلیل است. متأسفانه کسانی که بصورت آگاهانه یا ناخودآگاه از قانون بازتابهای شرطی استفاده میکنند، وقتی خرشان از پل گذشت ، دیگر رفتارهای شرطی را ادامه نمیدهند، بهمین دلیل بازتابها هم ضعیف شده و از بین میرود و آنوقت است که طرف مقابل میفهمد که در دام افتاده است. چه خوب است که اگر کسی حال بهر دلیلی فردی را گول زده و به ازدواج با خود وادار کرده است، بعد از ازدواج هم رفتارهای تولید کننده بازتابهای شرطی را ادامه بدهد تا اثر آن در دراز مدت از بین نرود.

ب: استفاده از قانون پاولف در امور مذهبی

کشیشی بنام «جان وسلی» در قرن هیجدهم در انگلستان با موعظه های سحرآمیزش و با استفاده از قانون بازتابهای شرطی پاولف، افکار و عقاید مذهبی عده بیشماری را تغییر داد. در جلسات سخنرانی وی غالباً چندین مردوزن از حال رفته و به ضعف و غش دچار میشدند. روش موعظه کشیش مزبور این بود که در ابتداء از زشتی و بدی و خلافکاری های مردم سخن میگفت و آنان را اطمینان میداد که با اینهمه گناہانی که انجام داده اند مسلماً به عذاب اخروی دچار شده و به جهنم خواهند رفت و در آتش آن خواهند سوخت. در اینوقت جمع زیادی از مردم را که مسحور کلمات کشیش شده بودند، ترس و وحشت بی اندازه فرا میگرفت و بحالت خستگی و کوفتگی مفرط یا بحالت «سوم از قانون پاولف» درمی آمدند. در این موقع بود که لحن حرف زدن کشیش عوض میشد و با سخنان گرم و مطمئن به آنان امید میداد که هنوز هم دیر نشده و میتوان جبران گذشته را کرد و با پذیرش عقاید مذهبی خاص او به بهشت برین رفت. بعد اضافه میکرد اگر مستمعین در همان زمان به عقاید او نگرند و پس از خروج از آن مجلس به هر علتی بمیرند مستقیماً به جهنم رهسپار خواهند شد. بدین ترتیب با ترس از جهنم، تشویش و اضطراب شنونده گان را زیاد کرده و آنها را کاملاً تحت تأثیر قرار میداد و چون کشیش راه حل نسبتاً آسانی را برای فرار از همه این مصائب پیشنهاد میکرد، حرفهای او را پذیرفته و به گروه پیروانش میگریه و میدادند.

نتیجه: از قضیه بالا نتیجه گرفته میشود که بکمک قانون بازتاب شرطی پاولف میتوان افکار و عقاید مذهبی برخی از اشخاص را تغییر داد.

تبلیغ مذهبی کشیشی دیگر

طبق بررسیهای « ویلیام سارجنت » (از پزشکان صاحب نظر در هیپنوتیزم و نویسنده کتاب زایمان بدون درد با هیپنوتیزم) در سال ۱۹۴۷ در ایالت کارولینای شمالی در آمریکا در تعدادی از جلسات مذهبی روش های بسیار جالبی بکار برده میشد که کاملاً مؤید صحت کشفیات پاولف هستند. حاضرین این مجالس دور هم جمع میشدند و با ریتمهایی که مرتباً سریعتر میشد آواز میخواندند و دست میزدند تا اینکه بالاخره مارهای زهر آگین نیز به مجلس آورده میشد و در میان حاضرین تقسیم میگردد. بعلت خستگی جسمی و وحشت نهایی از مارهای زهر آگین بیشتر حاضرین بحالت غش و ضعف دچار میشدند و در این حالت که خود نوعی از خود هیپنوتیزم بود تحت تأثیر تبلیغات کشیش قرار گرفته و تغییر عقیده میدادند. نباید فراموش کرد که خستگی عصبی شخص را برای تلقین پذیری و هیپنوتیزم کاملاً آماده میکند. در این خصوص از طریق دیگری هم میتوان از قانون بازتابهای شرطی استفاده نمود، ولی چون خارج از بحث ما است، لذا بهمین دو مورد اکتفا شد.

مبحث هفتم: استفاده از قانون بازتاب شرطی در یادگیری

من اگر بخواهم درباره یادگیری و آموزش و پرورش از طریق بازتابهای شرطی مطلب بنویسم، بایستی یک کتاب جداگانه به قطر حداقل پانصد صفحه برای اینکار اختصاص بدهم. (این کتاب در دوره کاربرد بازتابهای شرطی تدریس می شود). و این خارج از بحث اصلی این کتاب «آموزش هیپنوتیزم» است. اما به اندازه لازم و بصورت اختصار مطالبی رامیآورم که حداقل در میان خانواده ها و بوسیله پدران و مادران قابل اجرا باشد.

باید دانست، کسی که می خواهد مطلبی را به دیگری بیاموزد و از آموزش خود هم می خواهد بهترین نتیجه را بگیرد اعم از آموزگار و استاد دانشگاه و یا استاد هر رشته دیگری باید در ابتدا با مکانیسم یادگیری در انسان بطور کامل و یا نسبتاً خوب آگاه باشد، در غیر این صورت نه تنها در کار خود موفق نخواهد شد بلکه ممکن است که نتیجه برعکس گرفته و شاگردان خود را از آن مطلب دلزده کرده و حتی ایجاد نفرت بنماید. یادگیری دارای یک روند کاملاً مشخصی است و همانطور که گفتم اگر من بخواهم بصورت کاملاً اختصاصی در اینباره مطلب بنویسم خود یک کتاب مستقل و قطوری خواهد شد اما توجه به نکته های ذیل میتواند راه گشا باشد.

مطلب اول: اولین نکته ای که پدران و مادران و معلمین باید به آن توجه بکنند اصل «لذت بردن» است. اصل لذت بردن یعنی اینکه انسان به گونه ای آفریده شده است که دستگاه عصبی او دائماً وی را از هر چیزی که باعث ناراحتی او بشود دور کرده و به طرف چیزهایی میکشاند که باعث لذت وی بشوند. و چون در مدارس و دانشگاهها و مراکز آموزش ماهنوز به صورتی درس میدهند که باعث بیزاری بچه ها میگردد

بهمین علت فرزندان ما به بازی بیشتر علاقه نشان میدهند تا به درس خواندن، زیرا نه تنها بازی کردن به آنها آرامش داده و موجب لذت بردنشان میگردد. بلکه کسی در آن کار مزاحمشان نشده و به آنها امرونی نکرده و بخاطر بازی کردن تنبیهشان نمیکند. پس اگر شما میخواهید فرزندانان در سخوان بشوند اولین کاری که باید بکنید آن است که درس خواندن را برای آنها تبدیل به عملی لذت بخش کنید. تنها در این صورت است که کودکان شما راضی میشوند تا بدون فشار دیگری درس بخوانند.

مطلب دوم: بر اساس مطالبی که تا بحال در باره بازتابهای شرطی گفتیم، حال شما باید این نکته را خوب فهمیده باشید که بازتاب شرطی یعنی چه و چگونه ایجاد میشود. اما من باز برای یادآوری یکبار دیگر به صورت ساده این قانون را برای شما توضیح میدهم.

بازتاب شرطی یعنی این که، ما میتوانیم یک موجود زنده را وادار بکنیم تا به صورتی ناخود آگاهانه آنگونه که ما میخواهیم عمل کند و برای این منظور هر گاه که بصورتی که دلخواه ما بود عمل کرد با تشویق این رفتار را شرطی میکنیم. به زبان دیگر، شرط دادن جایزه یا امتیاز مورد نظر در تکرار رفتار دلخواه ما است. حال که معنی بازتاب شرطی برای شما بصورت بسیار ساده و آسان بیان شد، شما میتوانید از این به بعد با کمی کار و تلاش و کوشش رفتارهای مثبت فرزندان خود نسبت به درس خواندن را شرطی کنید و نتایج عالی و معجزه آسای آن را ببینید.

مطلب سوم: نکته مهم دیگر محتوای دروس یا برنامه های آموزشی است. اگر درسهای و برنامه های آموزشی محتوای خسته کننده ای داشته باشند که در حال حاضر در کشور ما اینچنین است، آنگاه دانش آموزان رغبتی به یادگیری آنها نشان نمیدهند، پس با عوض کردن محتوای برنامه های آموزشی و یا با

تغییر شیوه در ارائه همان مطالب میتوان نتایج خوبی گرفت. مثلاً، اگر یک درس خشک ریاضی را در قالب یک داستان شاد و سرگرم کننده و یا یک فیلم و کارتون برای کودک نمایش دهیم آنگاه متوجه خواهیم شد که به یکباره قدرت یادگیری افراد بنحو شگفت انگیزی بالا میرود و علاقه آنها هم به دروس مورد نظر بیشتر میشود.

مطلب چهارم: معلمان و پدران و مادران باید بدانند که دستگاه عصبی و سیستم یادگیری هر فردی منحصر به فرد است درست مانند اثر انگشت که مال هر کس با دیگری فرق میکند. بهمین دلیل است که در یک کلاس ۲۰ یا ۳۰ نفره همیشه تعداد کمی از دانش آموزان از درس آن معلم نتیجه میگیرند و بقیه آنگاه تنبلی یا بیسوادی خورده میشود. معلم به روشی که درس بدهد فقط دانش آموزان یا دانش جویانی که شیوه فراگیری آنها با آن معلم یکی است آن درس را خوب خواهند فهمید و بقیه هر چه قدر هم که تلاش کنند تا کام باقی خواهند ماند متأسفانه هنوز این مطلب در دستگاه آموزشی ما جا نیافتاده و معلمان ما نیز با این مسئله یا اصلاً آشنا نیستند و یا آشنایی خیلی کمی دارند آنهم فقط در تهران و در سطح دانشگاهها و یامداس و دبیرستانهای معروف و یاد ر شهرهای خیلی بزرگ مانند اصفهان و شیراز و تبریز و در دیگر مناطق کشور هنوز آموزش و پرورش باروشهای عهد بوق دنبال میشود. در صورتیکه سالهاست که در کشورهای اروپایی و در آمریکا این مسئله را شناخته و معلمان خود را با این موضوع بطور کامل آشنا کرده اند.

مطلب پنجم: ویکتور پوهشه دانشمند بزرگ فرانسوی میگوید: «دانش آموز تئبل کودن یا بی استعداد وجود ندارد. یا معلم بکار خود وارد نیست، یا شاگرد مشکل دارد و بیمار است» .

باتوجه به مطالب قبلی باید تاکنون دانسته باشید که میتوان با روشهای بسیار ساده امامهم و حقیقی علم را به طالبان آن آموخت بدون اینکه اثری از تنبیه و تذکرو نصیحت در بین باشد. برای اختتام کلام میگوییم: تا دیدگاه افراد نسبت به هر موضوعی اعم از درس خواندن و یا مشکلات زندگی عوض نشده و اطلاعات حقیقی در اختیار آنها قرار نگیرد هر کاری که در جهت حل مشکلات انجام گیرد نتیجه گیری در آن موضوع شانس خواهد بود. اگر می‌خواهیم زندگی سعادت‌مندانه ای داشته باشیم، چاره ای نداریم جز اینکه قوانین موفقیت را بیاموزیم. آموختن قوانین موفقیت نیز بتغییر شناخت بستگی دارد، تا زمانی که شناخت مانسبت به هستی غلط باشد هیچگاه به زندگی سعادت‌مندانه حتی نزدیک هم نخواهیم شد.

خلاصه نتایج قانون پاولف

- ۱- با استفاده از قانون پاولف میتوان حیوانات را تربیت کرد.
- ۲- بکمک قانون بازتاب شرطی میتوان غریزه درنده گی حیوانات را نسبت به انسان از بین برد.
- ۳- با استفاده از قانون پاولف میتوان گربه را با موش و سگ را با گربه و حتی پلنگ را با انسان مونس نمود.
- ۴- بکمک قانون پاولف میتوان بسیاری از بیماریهای روانی را معالجه نمود.
- ۵- بکمک قانون بازتابهای شرطی میتوان انسان را به هر عملی وادار نمود.
- ۶- بکمک قانون بازتابهای شرطی میتوان عقاید مذهبی و سیاسی افراد را عوض نمود.

۷- از زمانهای قدیم تا به امروز برای ارشاد و تربیت انسانها از عقل و فکرو پند و اندرز و اعتقادات مذهبی یا ترسانیدن استفاده میکردند، ولی در عمل از همان قدیم ثابت شده که در اکثر اوقات پند و اندرز دانشمندان و پیشوایان مذهبی بی نتیجه بوده است. قانون بازتابهای شرطی روی همه این عوامل قلم قرمز میکشد و ثابت میکند که بدون حرف زدن و پند و اندرز دادن و بدون استفاده از اهرم اعتقادات مذهبی و ترسانیدن اشخاص میتوان تمام انسانها را برای قبول هر نوع فکرو عقیده و عملی تربیت نمود.

۸- با استفاده از قانون بازتاب شرطی میتوان غرایز جنسی را کنترل یا از بین برد و شخص را پرهیزکار و پاکدامن نمود، در حالیکه بکمک تفکرو و تعقل و اراده و پند و اندرز و ایمان مذهبی نمیتوان اینکار را کرد.

۹- بکمک قانون بازتاب شرطی میتوان ریشه جرم و جنایت را از بین برد به شرطی که نیاز مندیهای مجرمین هم بر طرف شود.

۱۰- با استفاده از قانون شرطی میتوان از ترسو ترین ملتها شجاعترین و جنگجو ترین افراد را بوجود آورد.

۱۱- به کمک قانون بازتاب شرطی، دانش آموزان بهتر درس میخوانند و علاقه آنها هم به درس هایشان بیشتر میشود.

حال ببینیم بکمک قانون بازتاب شرطی میتوان هیپنوتیزم هم کرد یا خیر، و آیا علت هیپنوتیزم شدن همین بازتابهای شرطی است یا عامل دیگری در کار است؟

مبحث هشتم - رابطه قانون بازتاب شرطی با هیپنوتیزه

در قبل گفتیم که هیپنوتیزم شدن و هیپنوتیزم کردن بعلم و عوامل مختلفی بستگی دارد. تا بدینجا شما عقاید طرفداران نیروهای روحی و مغناطیسی و همچنین طرفداران تلقین نیز آشنا شدید. حال در این مبحث میخواهیم نقش بازتابهای شرطی را در هیپنوتیزم بررسی کنیم تا ببینیم آیا بازتاب شرطی در هیپنوتیزم شدن افراد نقشی دارد یا نه؟

تا اینجا شما بخوبی بانام و تعریف و ماهیت و چگونگی عملکرد و موارد استعمال قانون بازتابهای شرطی آشنا شدید. حال اگر احساس می کنید که ذهن شما هنوز این مبحث را خوب درک نکرده است، پس یکبار دیگر برگردید و این مبحث را بخوبی مطالعه کنید، زیرا بحثی را که هم اکنون میخواهم مطرح کنم بشرطی خوب فهمیده میشود که خواننده در ابتدا با ماهیت قانون پاولف و بازتابهای شرطی بخوبی آشنا شده باشد. بهر حال اگر قانون بازتاب شرطی را خوب فهمیده اید، پس رابطه آن را با هیپنوتیزم مورد بررسی قرار میدهیم. همانطور که قبلاً گفتیم، ایجاد هیپنوز در بدن انسان به علل و عوامل مختلفی بستگی دارد و شما اگر میخواهید یک هیپنوتیزور حرفه ای و قدری باشید باید با تمام این علل و عوامل بخوبی آشنا باشید در غیر این صورت هرگز نمیتوانید در این رشته بجایی برسید. از آنجاییکه بین دانشمندان بر سر اینکه چه عاملی باعث میشود تا افراد به خواب یا حالت هیپنوتیزمی فرو بروند تاکنون بحثهای فراوانی در بر گرفته و هنوز نظریه واحدی در این باره ابراز نشده بهمین دلیل ما تمام عقاید و نظریات را در قالب مباحث مستقلی گرد آورده و در قالب این دوره آموزشی خدمت شما تقدیم میکنیم. سومین بخش از این نظریات هم اختصاص به «قانون بازتابهای شرطی» دارد.

بعضی از دانشمندان عقیده دارند که علت هیپنوتیزم شدن افراد همین قانون است، زیرا آنها میگویند که انسان به کلمه خواب و وضعیت چشمان بسته شرطی شده است و وقتی هیپنوتیزور به افراد میگوید چشمان خود را ببندند و مرتباً در گوش آنها کلمه، « بخواب » را تکرار میکند، دستگاه عصبی آنها هم که نسبت به خواب شرطی شده، خواب هیپنوتیزمی را بعنوان پاسخی به محرک «بخواب» ارائه میدهد. حال ببینیم این نظریه تا چه حدی درست است؟

از جمله دانشمندانی که به این نظریه معتقد بود خود «پاولف» کاشف قوانین بازتابهای شرطی بود. پاولف درباره خواب مصنوعی یا همان هیپنوتیزم مطالعات و آزمایشات مفصلی دارد و هیپنوتیزم را یک نوع بازتاب شرطی میداند. بدین ترتیب که معتقد است، انسانها در تمام طول عمر خود هر گاه خوابشان گرفته خوابیده اند، مثل موجودات زنده دیگر که هر وقت گرسنه شان شده غذا خورده اند. بنابراین هر وقت بخوابیم کسی را هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی کنیم، کلمه خواب درست مثل زنگ یا ضربه الکتریکی عمل میکند. پس بنا بر عقیده پاولف در هیپنوتیزم کلمه خواب همان محرک خارجی است و خواب رفتن سوژه یا هیپنوتیزم شونده پاسخ به قانون بازتاب شرطی است. بنظر بنده و بسیاری از دانشمندان بزرگ هیپنوتیزم این عقیده پاولف درست نیست و من در ۴ قسمت دلایل رد این عقیده را ذکر میکنم.

دلیل اول: اولاً اگر کسی که بجای هشت ساعت خواب پانزده ساعت خوابیده باشد را بخواهیم با استفاده از نظریه پاولف هیپنوتیزم کنیم، بهیچ وجه اینکار امکان ندارد. یعنی اگر قرار باشد این فرد را روی صندلی بنشانیم و مطابق نظریه پاولف فقط در گوش وی کلمه «خواب» را تکرار کنیم آن فرد بخواب نخواهد رفت، زیرا که کاملاً از خواب سیر شده است، ولی آزمایشات نشان داده است که همین فرد را میتوان با استفاده از فنون ویژه هیپنوتیزم کرد، زیرا هیپنوتیزم خواب نیست.

دلیل دوم: ثانیاً اگر فرض کنیم کسی احتیاج کمی بخواب دارد و ما ایشان را روی صندلی نشاندیم و کلمات « بخواب، بخواب» را تکرار میکنیم، چنین شخصی اگر بخواب برود این یک خواب طبیعی است و ممکن است با صدازدن و یوازد کردن ضربه ای به اواز آن خواب بیدار شود، درحالیکه در هیپنوتیزم نه تنها سوژه با وارد کردن ضربه یا ایجاد سروصدا از آن حالت خارج نخواهد شد، بلکه اگر شخص در خواب عمیق هیپنوتیزمی باشد حتی اگر دست و پایش را اره هم بکنیم از خواب بیدار نخواهد شد.

دلیل سوم: اگر قانون پاولف را درباره هیپنوتیزم شدن افراد بپذیریم، پس با این حساب باید همه اشخاص قابل هیپنوتیزم شدن باشند، درحالیکه مطالعات و آزمایشات دانشمندان بزرگ دنیا نشان میدهد که از هر صد نفر تنها ۲۰ نفر قابلیت این را دارند که در همان جلسه اول هیپنوتیزم بشوند و به عمق آن برسند و شصت نفر بعد از تلاش و کوشش بسیار میتوانند از درجات خفیف تا متوسط آن را تجربه کنند و بیست نفر هم هرگز قابل هیپنوتیزم شدن نیستند، اما همه این افراد شبها راحت میخوانند.

دلیل چهارم: برخی از اشخاص هستند که بعلت نداشتن تمرکز فکر هیپنوتیزم نمیشوند اما شبها راحت میخوانند.

برای هیپنوتیزم کردن، یک سری کارهای مقدماتی که سوژه را برای هیپنوتیزم شدن آماده مینماید لازم است، از جمله خسته کردن اعصاب چشم، خسته کردن اعصاب بدن و در موارد بسیار حاد تزریق بعضی داروهایی که بدن را در حالت های مقدماتی هیپنوتیزم قرار میدهد. اینکارها بدن را در حالت سوم از قانون بازتابهای شرطی یعنی «حالت بسیار متناقض» قرار میدهد و در این حالت وقتی به اعصاب سوژه به اندازه کافی فشار وارد آمد، میزان تلقین پذیری بالا میرود و بهمین دلیل میشود فرد را هیپنوتیزم کرد. ولی نباید فراموش

کرد که علاوه بر ایجاد «حالت بسیارمتناقض» حالت‌های دیگر روانی هم وجود دارند که تلقین پذیری را زیاد میکنند، از جمله ایجاد تمرکز فکر، ریلکس یاشل کردن عضلات که گاهی برخی داروها هم همین کار را میکنند.

بهر حال اگر حالت «بسیارمتناقض» پاولف را هم در هیپنوتیزم قبول کنیم این یک اعمال مقدماتی است برای آمادگی هیپنوتیزم شدن یا هیپنوتیزم کردن افراد و خود این حالت مستقیماً نمیتواند عمل هیپنوتیزم را توجیه کند.

یکی از دانشمندان و محققین چکسلواکی سابق بنام «هاروی» که از طرفداران پاولف بود در صفحه ۳۷ کتاب خود بنام «هیپنوزدر پزشکی» که در سال ۱۹۵۹ در ۲۱۹ صفحه در پراگ انتشار داد چنین نوشت: «فرضیه پاولف درباره هیپنوتیزم عقیده قاطعی نیست».

از آغاز بحث به این نتیجه رسیدیم که نمیتوان وجود یک عامل را در هیپنوتیزم شدن افراد بعنوان یک عامل اصلی قبول کرد، هر چند که وجود «سیاله مغناطیسی» و همچنین «تلقین و بازتابهای شرطی» در ایجاد این حالت بسیار مؤثرند.

بعقیده دکتر «فولگیس» (که از اساتید بزرگ هیپنوتیزم) هیپنوتیزم، خود میتواند ایجاد «بازتابهای شرطی» بنماید. همچنین آن این قدرت را دارد که بازتابهای قبلی را از بین ببرد. اکثر بیماران روانی و پریشان حالیهایی که در اثر بازتابها و عکس العملها وجود آمده اند، تنها راه از بین بردنشان هیپنوتیزم است. در کتاب بعدی به بحث در پیرامون عامل تمرکز فکر و مطالب جذاب دیگر در رابطه با ماهیت هیپنوتیزم خواهیم پرداخت. موفق باشید.